

فنون شاعری

شامل :

تاریخ شعر در ایران

و

عروض و قافیه و بدیع

تألیف :

جعفر ثامنی

.....
حق چاپ محفوظ و مخصوص مؤلف است

مهر ماہ ۱۳۴۱

مرکز پخش:

کانون تربیت

شیراز

خیابان المفیضان زند جنب حسینیه قوام



قیمت ۴۰ ریال

چاپخانه فولادوند

فنون شاعری

شامل :

تاریخ شعر در ایران

و

عروض و قافیه و بدیع

تألیف :

جعفر نامنی

.....
حق چاپ محفوظ و مخصوص مؤلف است

مهر ما ۱۳۴۱

فهرست	ردیف
موضوع	الف
مقدمه	
بخش اول:	
گفتار نخست - درپیرامون هنر شاعری و دیگر گونی شعر در ایران	۱
گفتار دوم - شعر در ایران پیش از اسلام	۴
گفتار سوم - شعر در ایران بعد از اسلام	۹
بخش دوم: علم عروض	
فصل اول - در معنی عروض و شرح ارکان آن	۱۲
فصل دوم - کیفیت ترکیب ارکان عروضی	۱۴
فصل سوم - کیفیت ایجاد فروع از افاعیل اصلی	۱۸
فصل چهارم - از احیای اصول عروض پارسی	۲۰
فصل پنجم - در اصطلاحاتی چند	۲۶
فصل ششم - بحور قدیم	۲۸
فصل هفتم - بحور جدید و نقش دوائر	۳۳
فصل هشتم - در تقطیع اشعار	۳۵
بخش سوم: قافیه	
فصل اول - در قافیه و توابع آن	۷۹
فصل دوم - در حرکات قافیه	۸۳
فصل سوم - در حدود قوافی و انواع آن	۸۵
فصل چهارم - در عیوب قوافی	۸۷

فہرست

صفحہ	موضوع
	بخش چہارم: بدیع
۹۳	فصل اول - در تعریف این علم و محسنات کلام
۱۱۷	فصل دوم - اجناس شعر
۱۳۰	فصل سوم - سرقات شعری
	منابع

(الف)

(بنام خدا)

سالها پیش از آن زمان که شعر سعدی و غزل حافظ و نوای جدایی نی را از زبان مولوی شنیده و با خود زمزمه کنم آرزو میکردم بدانم این نعمات دلفریب والحن آسمانی از کدام چشمه جوشیده و بکدام بحر فرو ریخته. این علاقه شدید نسبت به شناسایی قالبهای شعر پارسی برابر آن داشت تا از هر جا و هر کس جوای کتبی در این زمینه شده و نسخه‌ای از آنرا برای خود تهیه نمایم.

مدتی به بررسی و غور و تعمق در مضامین کتب مذکور سپری شد و نتیجه صرف آن ایام عزیز فراهم ساختن یادداشت‌های متعدد و سودمندی بود که بصورت رساله‌ای شامل فنون عروض، قافیه و بدیع درآمده و با اضافه شدن مطالب تازه‌ای بر آن کامل گردید. مشاهده خواستاران متعدد این فنون و فقدان کتبی که بتواند در کوتاهترین مدت اطلاعات ذیقیمتی از علوم مزبور در اختیار علاقمندان قرار دهد فکر انتشار رساله حاضر را در من تقویت نموده و در راه نیل بدین منظور از زور و بر و شدن با مشکلات و مبارزه با آنها نهراسیدم.

روش من در تألیف این کتاب انتخاب راه اصلی و صحیح و واگذاشتن راههای فرعی بوده است که با طریقه قدما عکلی مغایرت دارد. زیر امباحث و اصطلاحات علمی با الفاظاً نوس و جملاتی ساده بیان گردیده و در تفهیم آن قواعد کمک مؤثری مینماید رساله حاضر در عین حال که حاوی کلیه نکات عروض و بدیع و قافیه است منحصر در پیرامون اشعار پارسی بحث نموده و از ایراد مباحث غیر ضروری صرف نظر گردید. همچنین از نظر روشن شدن بیشتر اوزان اشعار، در بخش دوم این کتاب متجاوز از دو بیست بیت از آثار شعرای مختلف آمده است تا بفهم مطالب کمک بیشتری شود. در بخش چهارم نیز محسنات لفظی و معنوی اشعار از لحاظ کمک بحفظ آنها و جایگزینی در ذهن خواننده بترتیب حروف تهجی مرتب گردید ضمناً بمنظور تکمیل بخشهای مذکور و از جهت مزید فایده بخشی بسیار موجز تحت عنوان تاریخچه شعر در ایران که شامل سه گفتار است در آغاز کتاب نهاده شد تا خوانندگان پس از توقف بادوار مختلف شعر پارسی و خط سیر آن از قدیمترین عهد تا زمان حاضر شعر مکمل را که همان شعر عروضی است شناخته و سپس بیافتن قالب و بحر آن پردازند.

یقین دارم از آنجهت که آدمی پیوسته در معرض خطا و نسیان قرار میگیرد این کتاب نمیتواند نمونه کاملی از علوم مزبور باشد و ادیبان فاضل و عالمان ذی فنون را فنون شاعری کفایت کند.

امید است که ادبای والا مقام لغزشهای مؤلف را یادآوری فرموده و از جهت تنبه

موارد ناموزون و نارسا را متذکر خواهند گردید تا در چاپهای بعدی در رفع نواقص کتاب سعی بیشتری مبذول گردد. شیر از مهر ماه ۱۳۴۱ - جعفر ثامن

(بخش اول)

گفتار نخست : در پیرامون هنر شاعری و دگرگونی شعر در ایران هنر و ادبیات که مظاهر تمدن و ترقی اقوام جهانست با ارتقاء سطح افکار ملت‌ها چون موجود زنده‌ای نمو پیدا کرده و بمرحله کمال نزدیک میشود. میزان پیشرفت هنر در میان اقوام بشر گوناگونست بهمان اندازه که هر ملت رشد فکری و دماغی پیدا کند، علایق خود را از مادیات بگسلد و بمعنویات پیوندد بهمان میزان ترقی و تجدد و بلند نظری از فحواي کلام آنها بخصوص گویندگان که آئینه تمام نمای تمدن قوم خویشند آشکار میگردد.

شعر زبان عواطف و احساسات آدمی است. زبانی که در اولین مرحله حیات دست آویز نوع بشر است.

زبانی که شاید پیش از خواندن و نوشتن یا اگر قدری پا را فراتر نهمیم قبل از زبان گشودن و حرف زدن بیاری ما میشتابد. کودکی که تازه پا بدنیا میگذارد، مردی که در برابر مشکلات مقاومت می‌نماید، زنی که در فراق فرزند خود اشک میریزد، پیر ژولیده موی و کهنسالی که در پشت سر ایام صباوت و جوانی نهاده و در پیش پای مغاکي هولناك می بیند هر یک را احساسی ازرنج و شادی، بیم و امید و هزاران عارضه دیگر روحی است که برای بیان این مفاهیم زبان ما از ترجمه آن عاجز و قاصر است. بهمن دلیل کودک قبل از آنکه خواندن و نوشتن بداند با شنیدن بیتی خود را در عالمی دیگر مییابد و جوان با خواندن تغزلات عاشقانه روح سرکش خود را از این

چشمه فیاض سیراب میکند و کهنسالان در مراحل آخر حیات بمسأله‌نا پایداری جهان و مذمت ازدلبستن بمشتی خاک برمیخورند. این اندیشه های تابناک و الفاظ نغز و اشعار آبدار با تار و پود حیات ما پیوند دارد و زندگی بدون آن مردنی تدریجی است.

همه چیز در معرض زوال و فنا قرار میگیرد. پول و ثروت، زور و قدرت، زیبایی و حشمت را امر کزوالی در پی است. در آن حال که از تمام این پیش آمدها احساسی بانسان دست میدهد برای مبارزه با اندوه جانکاهی که هستی ما را تهدید میکند بدامان شعر پناه میبریم. راستی که وجود گویندگان و آثار جانپورشان مایه حیات و موجود خوشبختی است.

آنچه را میبینیم و نمی توانیم بگوئیم، آنچه را بشکلی ناقص و ناموزون ادامه مینیمیم دل را خرسند و روح را مصفا نمیسازد.

کثرت گویندگان در میان هر قوم حکایت از تمدن آنها و اعتلاء روح آن مردم می نماید. عده ای معتقدند که قدیمی ترین پیمبران از نژاد آریائی شعراء بوده اند. این مسأله در ایران و هندوستان و یونان مصداق پیدا کرده و آثار آنها بهترین گواه و شاهد ما بر این مدعاست. (۱)

ملت کهنسال ایران طبق مدارک موجود غنی ترین و ارجمند ترین ملت های جهانست که با در دست داشتن گنجینه گرانبهای ادبیات میتواند بخود ببالد و در راه ترقی فرهنگ و علم و ادب خویش از پیشینیان سرمشق ارزنده ای گیرد.

اگر اشعار ایرانی را از قدیمترین عهدی که از آنها اطلاع داریم تا زمان

(۱) رجوع شود به ص ۱۰ شعر در ایران

حاضر مورد دقت قرار دهیم ملاحظه خواهیم کرد که قالب و شکل اشعار ولیة پاری با اشعار کنونی و حتی با شعرهائی که چند قرن بعد سروده شده تفاوت دارد. زمانی احساس و اندیشه‌های خود را که هنوز لباس موزون و خوش‌تر کیمی برایش نساخته بودند با **آهنگ و سرود** میخواندند و گاه بخاطر آتش در آتشکده گرد آمده و مراسم مذهبی را بطرزی بدیع‌اجری میکردند. زمانی نیز فرزندان روستا در دامنه دشت و کوهسار ترانه‌های محلی را با هجاهائی کوتاه و بلند که هنوز برای موزون شدن آنها محتاج با **آهنگ** مخصوصی بود با خود زمزمه میکردند. از آنپس که روزگاریزد کرد سوم سپری شد و دین مشعشع اسلام با تعالیم آسمانی و مقدس خود سرزمین ایران را منور ساخت مفاهیم اشعار عربی همراه با قالبهای مخصوصی که شعرای عرب برای بیان مقاصد خود از آنها استفاده میکردند وارد ایران گردید و شکل و رنگ اشعار پاری بطرزی بدیع جلوه‌گر شد. شاعران پاری گویاره‌ای از این اشکال و قالبها دلبستگی نشان داده و بعضی از آنها را بمناسبت دور بودن از طبع مشکل پسند ایرانی و ذوق لطیف اورها کردند و بدان اوزان شعر نسروند زیرا آنها را بابایان و ریگهای گرم عربستان و کیفیت مسافرت با شتر علاقه‌ای نبود و مناسبتی با جنگلهای انبوه و سرسبز و آبشارهای عظیم و نعمات دلکش پرندگان نداشت.

شاعر ایرانی برای ایجاد مضامین تازه بقالبهای نوی نیازمند بود و موقعیت سیاسی این سرزمین با ازمیان رفتن سلسله ساسانی و تسلط عرب بر ایران با و اجازه داد که قالبهای جدید را از میان اشعار عربی انتخاب کند کیفیت اختیار اوزان عربی و تحلیل آن مطلبی است که در فصول آینده مورد بحث واقع میشود

(گفتار دوم - شعر در ایران پیش از اسلام)

قبل از آنکه انواع شعر هجائی در ایران پیش از اسلام را بر شماریم بدگر هفت کتیبه مهم تاریخی که دانستن آن برای درک این منظور ضرورت دارد می‌پردازیم:

اول سخنان زردشت - بگفته ملك الشعراء بهار: قدیمی‌ترین شعر ایرانی سخنان زردشت است که در ضمن کتاب بزرگ و مقدس اوستا تا امروز باقی و برقرار مانده و مایه اعجاب دانشمندان جهان و مورد فخر و مباهات مردم ایران زمین بر سایر ملل و مردم گیتی بشمار میرود... مراد ما اینجاست که اشاره بقسمت گاتاهای زرتشت است که بشعر سروده شده و باید آنرا قدیمی‌ترین شعر ایرانی شمرد که بدست ما رسیده است... وزن قطعات گاتاهجائی و این طریقه با اوزان عروضی امروز ما که بعروض عرب اشتها دارد متفاوت است چه عروض امروز ما از سبب، و تدوفاصله تشکیل یافته و هر يك از این ارکان نیز بدو درجه تقسیم شده است. لیکن شعر هجائی از این تقسیم دقیق خارج است و میتوان گفت که این وزن تنها از سبب خفیف تر کیب میشود و از سبب ثقیل و او تاد و فواصل بی نیاز است و بهمین جهت بعض اشعار عروضی ما با وزن هجائی تطبیق میشود اما اوزان هجائی بندرت با اوزان عروضی ما قابل تطبیق است از زمان ساسانیان اطلاعات زیادتری در دست داریم و نخست شعری که از آن زمان به ما رسیده است سخنان **مانی** معروف است. این مرد بزرگ در عهد اردشیر بابکان میزیسته و در زمان شاهپور پسر اردشیر دعوی نبوت کرد و بدست جانشینان شاهپور بقتل رسید. مانی کتب خود را که زیاد بوده است بخط و

زبان سریانی نوشته بود ولی يك كتاب بفارسی داشته است بنام **شاپور گمان** که ظاهراً تازمان ابوریحان بیرونی ۱ در دست بوده و ابوریحان در الآثار الباقیه قسمتی از آنرا نقل کرده است...

دوم کتیبه حاجی آباد ۲ - از جمله اشعار زمان ساسانیان کتیبه حاجی آباد است که بوسیله اساتید فن پهلوی شناسی خوانده شده و آن عبارت است از يك قطعه شعر که استاد کریستن سن ۳ آنرا در مجله کاوه سال دوم از قول استاد اندریاس پهلوی دان معروف نقل کرده و ترجمه آن عبارت چنین است: مردی که او این بنا بطرف مغرب بنا کرده و دستش نیکوست پای در این دره نهاده و تیری بجانب این بنا انداخت پس مردی که تیر بجانب این بنا انداخت دستش نیکوست **سوم** یا تکار زیران - دیگر از جمله اشعار پهلوی تصور میشود که قطعاتی باشد در کتاب حماسی موسوم به یا تکار زیران که بتدریج بسبب جهل کاتبان بانثرهای همان کتاب درهم و برهم شده و معذک هنوز گمان میرود که قسمتی از آنها سالم باشد مانند سخنان جاماسپ که از گزارش رزم فردای گشتاسپ با ارجاسپ پادشاه هونها خبر میدهد و این اشعار هفت هجائی است...

چهارم درخت آسوریک - دیگر رساله درخت آسوریک است که

۱- محمد بن احمد پیرونی از فضلا و دانشمندان ایرانی نیمه دوم قرن چهارم و آغاز قرن پنجم هجری است.

۲- کعبه زردشت بنائی است در خطه فارس با ارتفاع ۱۲ متر مقابل کوه تاریخی حاجی آباد آراه گاه ابدی شاهنشاهان هخامنشی که از ۱۶ ردیف سنگهای گران وزن مرمر نما ساخته شده و کتیبه هائی در قسمت پائین عمارت بخط معمول آن عهد در پیرامون آن نقره گردیده و بکتیبه حاجی آباد معروف است (ص ۱۷ مجله دانشکده ادبیات سال اول شماره ۲)

Christensen-۳

اهل فن گویند در اصل همه آن بشعر بوده است و آن رساله ایست درمناظره نخل و بز و از شیوه کلمات قدیمی و جمله بندی و کم داشتن هزوارش ۱ بالنسبه بسایر کتب و بودن بعضی لغات ، معلوم داشته اند که از نوشته های قدیمتر و شاید متعلق بزمان اشکانیان و در شمال ایران تدوین شده باشد. ۲

پنجم چاه شاه بهرام - دیگر از آثار منظوم هجائی قطعه ایست موسوم به (اپرمتنی شه وهرامی - ورژاوند) یعنی اندر آمدن شاه بهرام مقدس و این قطعه از آثار زردشتی بعد از اسلام است که در ایران سروده شده لیکن چون کاملاً با قافای اشعار عصر ساسانی گفته شده ما آنرا جزء آثار شعری ساسانی قرار دادیم . این قطعه در اصل اشعار ۱۳ هجائی بوده ولی در آن ظاهراً تحریفهائی شده و قسمتهائی از آن از انتظام افتاده است.

این قطعه در مرثیه ظهور موعود (مز دیسنا) و طلوع شاه بهرام و ورژاوند است و در ضمن شکایات ملت زردشتی را از حمله تازیان شرح میدهد و بیاد پریشانی تخت و تاج ساسانی ندیده و نحوه میکند. تفاوتی که این قطعه با اشعار قدیم ساسانی دارد آنست که دارای قافیه است...

ششم سرود کر کوی - یکی دیگر از آثار برجسته ادبی ساسانی که بنظم هجائی با مراعات قافیه گفته شده است سرود کر کوی میباشد . سرود کر کوی از برکت کتاب قدیمی و مهم تاریخ سیستان باقی مانده و بدست ماریسید و اگر قدری در آن تحریف بعمل آمده لیکن باز بسیار جالب

۱ - در خط پهلوی عده زیادی لغات سامی مینوشتند و فارسی میخواندند. این قسمت پهلوی را که عبارت باشد از کلمات سامی که فارسی خوانده میشود هزوارش مینامند (ص ۱۹ تاریخ ادبیات ایران - آقای دکتر رضا زاده شفق)

توجه و مفید است و نیز بقرائنی چند که جای گفتارش اینجاست از اشعار صحیح و مسلم ساسانی است این قطعه از اشعارش هجائی و در آتشکده کرکویه واقع در مملکت قدیم سیستان این سرود خوانده میشده است و تاریخ سیستان فصلی خاص درباره این سرود ایراد کرده است. این سرود ظاهر آذربان دری است نه پهلوی زیرا اطلاع داریم که در مشرق ایران زبان ادبی دری بوده و طبعاً این شیوه مملکت جنوبی خراسان را هم متأثر میساخته است. *

هفتم شعر بهرام گور - شعری را که در تذکره‌ها بصورت:

منم آن شیر یله ، منم آن ببر گله نام من بهرام گور ، کنیتم بوجبله
و یا

منم آن پیل دمان و منم آن شیر یله نام من بهرام گور و پدرم بوجبله
ضبط شده و به بهرام گور نسبت میدهند بچند دلیل از بهرام نمیشد:
(الف) آنکه شعر در ایران ساسانی مطابق عروض عرب نبوده است
و بیشک در عهد بهرام گور قافیه هم نداشته.

(ب) همین کلمه بهرام گور در آن زمان (ورهران) و بعد (ورهرام) و سپس
وهرام و بهرام شده و نسبت بوجبله بکسی که زبان عربی قطعاً نمیدانسته
صحیح نیست.

(ج) دیگر آنکه بعض تذکره نویسان مانند عوفی بعلت یافتن کتابی
در استان بهرام مشحون بنظم و نثر که از فارسی عبری ترجمه شده تصور
کرده اند که از خود بهرام میباشد و این حدس باطل است. از طرفی بر حسب
دلایل موجود بزرگان و اعیان ایران از ساختن شعر خود داری داشته اند

و اگر ابن خورداذبه شعری از بهرام یاد نمی‌کرد ما نسبت شعر پهلوی را بآن پادشاه روانمیداشتیم شعری که ابن خورداذبه از بهرام نقل می‌کند اینست (منم شیر شلنبه ومنم ببر تله ۱) ظاهراً اصل پهلوی آن چنین بوده است: من اوم شیری شلنبک-او من ببری یلک) یعنی من هستم شیر بیشه شلنبه و من هستم ببر آزاد این شعر بوزن هفت هجائی است و یک بیت تمام است.

(د) دلیل دیگر بر سقم قول عوفی و بعض دیگر از تذکره نویسان در مورد شعری که به بهرام نسبت میدهند اینست که شعر منقول آنها به بحر رمل سروده شده و با زحافهای مختلف است و این یکی از جوهری است که موضوع بودن این شعر را تأیید میکند و اگر اصل و حقیقتی داشته باشد قول ابن خورداذبه صحیح است. باین دلیل که نواحی دماوند در قدیم به مراتب از امروز پر بیشه تر و بلکه شاید این صفحات تا حدود تهران و شمیرانات در آن عصور مشتمل بر جنگلهای انبوه و جزء جنگل بزرگ مازندران بوده است. ۲

باتوجه بتمام این آثار و اقوال میتوانیم اشعار ایرانی را بسه دوره مختلف تقسیم نمائیم:

۱- دوره ای که بنای اشعار بر آهنگهای مخصوصی بوده و نمونه آن گاتاهای زردشت میباشد

۲- دوره شعر هجائی: و آن چنانست که بنای شعر بر تعداد هجاها باشد یعنی تعداد هجاها در دو مصراع با هم مساوی بوده و هجاهای بلند در برابر هجاهای کوتاه قرار گیرد. بهترین نمونه اشعار این دوره شعری است ۱۲ هجائی

۱ - حاشیه نسخه بدل: یله (المالک والمسالک طبع لیدن ۱۱۸)

۲ - رجوع شود پصص ۲۶-۲۹ شعر در ایران

درستایش درخت نور که از کشفیات طور فان استخراج گردیده و مربوط بزمان
مانی است ترجمه آن چنین می باشد: «خورشید روشن و بدر بر ازنده روشنی
دهند و بر ازندگی کنند تا از تنه آن درخت، مرغان روشنندل سحری سخن
گویند از روی شادی سخن سر کنند کبوتران و طاووسان و همه گونه مرغان،
سرود گویند و آواز بر کشند... دختران، بستایند همگی پیکر آن درخت را، ۳۰
۳ - دوره شعر عروضی: در این دوره شعر پارسی از هجائی عروضی تکامل
پیدا کرد و تعداد هجاها و همچنین وزن آنها در هر مصرع مساوی گردید
در این نوع شعر که بنای آن بر افعیل عروضی است وزن و قافیه و تعداد
هجاها مورد دقت قرار میگیرد.

نوع اخیر که کاملترین اشکال شعر پارسی میباشد قرنهایست که
شاعران بزرگ ایران بدان توجه نموده و الحان خوش خود را در آن
قالبها ریخته اند.

(گفتار سوم - شعر در ایران بعد از اسلام)

تسلط عرب بر ایران موجب تغییر زبان و لهجه های محلی نگردید
و گرچه ملت ایران پس از قبول دین مقدس اسلام بمنظور اجرای فرایض
مذهبی بفرافتن زبان عربی پرداخت لیکن این مسأله که خلفا برای
از میان بردن زبان پارسی سختگیری میکرده یا اوامری صادر کرده اند
مورد تردید است. قدر مسلم اینست که عرب با فتح ایران برای اداره
دستگاههای دولتی خود از ایرانیان دانشمند استفاده کرد و این فرصتی
بدست داد تا تعداد زیادی از لغات پارسی وارد عربی شود. البته ایرانیان

نیز بدو منظور مهم اولاً برای انجام مراسم مذهبی و ثانیاً راه پیدا کردن بدستگاه خلافت زبان عربی را بدون آنکه اجباری در کار باشد فرا گرفتند. از طرفی چون این زبان متدرجاً زبان علمی و ادبی شد دانشمندان آثار خود را بـزبان عربی نوشتند و اگر احیاناً امیری در ایران زمین خواستار متن فارسی آن میشد آنرا بفارسی ترجمه میکردند. در این مورد اسنادی در دست داریم که بعضی فضلا کتابی بـزبان عربی نوشته اند و بعد باصرار اهالی يك شهر یا بامر امیر یا پادشاهی آن کتاب را بفارسی ترجمه کرده اند. ۱. در مورد شعر نیز همین علل و موجبات پیش آمد یعنی از قرن دوم بعد ایرانیان بشعر عربی رغبت نموده و بسیاری از آنها بتازی شعر سرودند. از جمله قدیمترین شاعران ایرانی که بعربی شعر گفت میتوانیم زیاد الاعجم ۲ را نام ببریم که اصل و منشاء او اصفهان بود و از آنجا بخراسان رفت و در همانجا بود تا در گذشت. او را از آن روی اعجم میگفتند که کلمات عربی را بلهجه ایرانی ادا میکرد. ۳ در این هنگام که متدرجاً نژاد ایرانی و بویژه گویندگان بالفاظ عربی آشنائی پیدا کرده و برای اظهار فضیلت و نمودن هنر شاعری خود بعربی شعر میسرودند موجباتی پیش میآمد که ایرانیان رانسیت بزبان مادری خود علاقمند ساخته و در تقویت آن گامهای مؤثر و مفیدی برداشته شود. زمانی که یعقوب لیث صفاری ۴ بفتح حاتی در ایران نایل گردید شعر او را بتازی مدح گفتند لیکن مورد

۱ - رجوع شود به ص ۱۴۵ سبك شناسی ج ۱

۲ - زیاد بن سلمی توفی فی خراسان ۷۱۸ (المنجد)

۳ - رجوع شود به ص ۱۶۶ تاریخ ادبیات در ایران جلد اول - آقای دکتر ذبیح الله صفا

۴ - آغاز کار و فتوحات او ابتدای نیمه دوم قرن دوم و وفاتش بسال ۲۶۵ هجری اتفاق افتاده است

پسند او واقع نشد و گفت: «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟»^۱، و از این پس گویند گان و بخصوص محمد بن وصیف که ادب نیکو میداندست به پارسی گفتن پرداخت. محمد بن وصیف در تاریخ سیستان بنام نخستین شاعر پارسی سرا معرفی شده است. شاید منظوم صاحب تاریخ مزبور از اول شعر پارسی شعری بوده نزدیک باوزان عربی معمول و مادر فصل گذشته در مورد نخستین شعر در ایران بحث کافی نموده ایم.

باین ترتیب ملاحظه میشود که بعضی امرای ایرانی شاعران پارسی سرا را تشویق و حمایت نمیکرده و قدم بزرگی در راه احیاء زبان پارسی برداشته اند.

عامل دیگر که بترقی زبان پارسی کمک کرد وجود نویسندگان و گویندگانی بود که با استعمال الفاظ دری از فنا و زوال آن جلوگیری کرده و بدان مباحثات نمودند. و این همان زبانی است که ما آنرا بنام فارسی دری یا زبان دری مینامیم. فردوسی شاعر بزرگ و نامدار ایرانی شاهنامه را باین زبان پارسی ۲ میگوید و ناصر خسرو از ریختن در لفظ دری بپای خوگان یعنی آنان که ارزش آنرا ندانند امتناع دارد.^۳

خواندن شعر دری بما فرصتی میدهد تا روح را از چشمه فیاض افکار دلپذیر گویندگان صفائی بخشیده و در این اقیانوس بیکران بیافتن گوهر های پر ارج ادب و حکمت پردازیم.

درک آثار شیوای گویندگان ارتباط کاملی بصحیح خواندن منظومه های آنان دارد. و چون این اشعار در قالبهای گوناگون و اوزان مختلف سروده شده تشریح و تطبیق آن با موزون عروضی کاری سودمند خواهد بود. و این همان راهی است که مادر بخشهای آینده این کتاب در پیش گرفته ایم

۱- سبک شناسی ج ۱ ص ۱۶۵ بنقل از تاریخ سیستان ص ۲۱۰ ایضاً تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ ص ۱۴۵

۲- عجم زنده کردم بدین پارسی
مرا این قیمتی در لفظ دری را

۳- بسی رنج بردم در این سال سی
من آنم که در پای خوگان نریزم

(بخش دوم = علم عروض)

فصل اول : در معنی عروض و شرح ارکان آن

تعریف عروض - عروض در لغت به معنی طریق صعب و هم چوبی است که خیمه را برپا دارد. در اصطلاح میزان کلام منظوم است. از آن جهت عروض گویند که شعر را بر آن عرضه دارند تا موزون و ناموزون بودن آن معلوم شود.

موضوع علم عروض - موضوع علم عروض همانطور که در تعریف این علم گفته شد کلام منظوم میباشد و بنای اوزان عروضی بر (ف، ع، ل) نهاده شده است.

فایده علم عروض - دانستن عروض از آن جهت ضروری است که هنگام سرودن شعر شاعر را از انحراف بر کنار میدارد و از این که از بحر به بحر دیگر رود و يك قصیده را در دو بحر مختلف سراید باز میدارد. **تعریف بیت** - بیت در لغت خانه را گویند و در اصطلاح اهل عروض اقل مقدار شعری است که چون شاعر از نظم آن فارغ شد و بر آخر آن وقف کرد از سر گیرد و دیگری مثل آن آغاز کند و حرف آخر را در هر بیت بر همان حرف ختم کند هر بیت شامل دو مصراع است. جزء اول مصراع اول را صدر و آخرش را عروض گویند. جزء اول مصراع دوم بنام ابتدا و جزء آخر ضرب خوانده میشود. اجزائی که بین صدر و عروض یا ابتدا و ضرب میآید حشویا آگین نامیده میشود.

اوزان عروضی - مدار اوزان عروضی بر سبب، و تدوفاصله است. سبب

در لغت بمعنی طناب، و تندمینگ و فاصله جدائی میان دو دامن است. و در اصطلاح سبب یکحرف متحرك و یکحرف ساکن یا دو متحرك متوالی است. سبب دو نوع است: سبب خفیف و سبب ثقیل سبب خفیف مانند:

نم، سر، بر... (باین شکل نوشته میشود ۱۵)

سبب ثقیل مانند: همه، رمه، گله... (حرف هاء در این کلمات غیر ملفوظ است) سبب خفیف در اصول اوزان عروضی نه مثال دارد ۱ - فا ۲ - لا ۳

تن ۴ مف ۵ - عو ۶ لن ۷ عی ۸ - مس ۹ - تف

وجه تسمیه سبب ثقیل آنست که دو متحرك متوالی در لفظ گرانتر از يك متحرك و ساکن است. در اصول افاعیل عروض تازی آن را دو مثال است (عل-مت) عل از مفاعلتن و مت از متفاعلن. صورت خط آن در عروض چنین است (۰۰)

و تد نیز دو نوع است: مقرون و مفروق مقرون دو متحرك و يك ساکن است مانند: اکر، - و تد مفروق دو متحرك است بر دو طرف حرفی ساکن چون ناله، خامه... که (هاء در این کلمات ملفوظ نیست).

و تد مقرون در اصول افاعیل عروضی چهار مثال دارد: ۱ فعو (از فعولن) ۲ - مفا (از مفاعیلین و مفاعلتن) ۳ علن (از فاعلن، مستفعّلن و متفاعلن) ۴ علا (از فاعلاتن) صورت خط آن در عروض دو صفر است و خطی (۱۰۰) و تد مفروق سه مثال دارد: ۱ لات (از مفعولات) ۲ فاع (از فاعلاتن) ۳ تقع (از مس تفعّلن) صورت خط آن دو صفر است بر دو طرف خطی (۰/۰)

فاصله بر دو نوع است: ۱ صغری ۲ کبری

فاصله صغری سه متحرك و ساکنی است مانند: چکنم، بدهم (۱۰۰۰)

در اصول افاعیل عروضی دو مثال دارد: ۱ علتین (ازمفاعلتین) ۲ متفا (ازمفاعلتین).

فاصله کبری چهار متحرک و ساکنی است چون بدهمش، بز نمش (۱۰۰۰۰) آنرا در اصول افاعیل عروضی مثالی نیست و در فروع و منشعبات افاعیل جز از مستفعلن نمیآید بز حافی که آنرا (خبل) خوانند و خبل انداختن س و ف از مستفعلن است متعلن باقی میماند بجای اینکلمه فعلتن میگذارند.

تبصره: ابوالحسن اخفش ۱ که از دانشمندان بزرگ نحو و لغت است فواصل را از ارکان ندانسته و ترکیبی از سبب و وتد بحساب میآورد اما قول جمهور مخالف این عقیده است.



علت آنکه در ارکان عروضی سبب را مقدم داشتند اینست که اقل حروفی که مردم میتوانند بدان صحبت کنند دو حرف است. حرف اول بایستی متحرک باشد تا کلام را بدان شروع کنند و دوم ساکن تا بر آن وقف کنند.

(فصل دوم: کیفیت ترکیب ارکان عروضی)

چون کلام منظوم بر هیچیک از ارکان سه گانه (سبب، وتد و فاصله) بتنهائی خوش آیند نبود آنرا بایکدیگر ترکیب کردند تا از آن ترکیب اوزانی حاصل شد و مقبول طباع واقع گردید. و بنا بر همین ترکیب افاعیل عروضی سه نوع شد ۱ سببی و وودی ۲ دو سبب و یک وتد ۳ یک وتد و یک

۱ - سعید بن مسعود شاگرد سیبویه عالم بزرگ نحو است. وی بحر متدارک را بر بحوری که خلیل بن احمد کشف کرده بود افزود

فاصله و از تقدیم و تأخیر این ارکان در ترکیب ده جزو بر هشت وزن حاصل شد که بنای کلیه اشعار عرب و عجم بر آن است و عروضیان آن اجزاء را افاعیل عروض خوانند و خلیل بن ۲ احمد بصری که خود واضع این فن میباشد آنرا فواصل سالمه خوانده است.

از این افاعیل دو جزو از ترکیب سببی و وودی حاصل شود: ۱- اگر و تد
بر سبب مقدم شود وزن (فعولن) بیرون میآید مانند مخور غم (۱۵۱۰۰)
۲- اگر سبب برو تد مقدم شود فاعلن میگردد بر وزن غم مخور (۱۰۰۱۵)
هریک از این دو وزن مرکب است از پنج حرف سه متحرك و دو ساکن در
اصول افاعیل عروضی هیچ جزوی کمتر از پنج حرفی نیست.

از ترکیب دو سبب و و تدشش جزو حاصل میشود، سه جزو از ترکیب
دو سبب و و تد مقرون و سه جزو از ترکیب دو سبب و و تدی مفروق ۱- اگر و تد
مقرون بر هر دو سبب مقدم شود مفاعیلن گردد بر وزن مخور غم رو
(۱۵۱۵۱۰۰)

۲- اگر هر دو سبب برو تد مقرون مقدم شود مستفعیلن گردد بر وزن
رو غم مخور (۱۰۰۱۵۱۵)

۳- اگر سببی برو تد مقرون مقدم و سببی مؤخر شود فاعلاتن گردد
بر وزن غم مخور رو (۱۵۱۰۰۱۵)

۴- اگر دو سبب را برو تد مفروق مقدم کنیم مفعولات شود بر وزن
(دل شد تازه)

۵- اگر و تد مفروق بر هر دو سبب مقدم شود فاعلاتن گردد بر وزن

(تازه شد دل)

۶- اگر سببی بروند مفروق مقدم و سببی مؤخر شود **مس تفعّلن**
میگردد (بروزن دل تازه شد)



هریک از این ارکان دارای هفت حرف است چهارم **متحرک** و سه ساکن
ازترکیب یک و ت و یک فاصله دو جزو حاصل میشود: ۱۸ گروند را
بر فاصله مقدم داریم **مفاعلتن** شود بروزن (بتا چکنم ۱۰۰۰۱۰۰) ۱۲ کر
فاصله را بروند مقدم داریم **متفاعلتن** شود بروزن (چکنم بتا)

هریک از این دو جزو مرکب از هفت حرف است پنج **متحرک** و دو ساکن
در اصول اوزان عروض هیچ جزو بیش از هفت حرف نیست.

ترتیب افعیل ده گانه که در اشعار عرب میباشد از این قرار است: ۱ فعلولن
۲ فاعلن ۳ مفاعیلن ۴ مستفعلن ۵ فاعلاتن ۶ مفاعلتن ۷ متفاعلتن ۸
مفعولات ۹ فاعلاتن ۱۰ مس تفعّلن.

قاعده آنستکه ارکان دو جزو را که مرکب از دو سبب و یک و ت و مفروق
است جدا نویسند تا بآن دو جزو که از دو سبب و یک و ت و مجموع (مقرون)
تشکیل شده مشتبّه نشود:

از افعیل ده گانه بالا آنچه در اصول افعیل عروض پارسی آمد هیش
از هفت نیست از این قرار: ۱ مفاعیلن ۲ فاعلاتن ۳ مستفعلن ۴ مفعولات
۵ فاعلاتن ۶ مس تفعّلن ۷ فعلولن در این اصول تغییراتی داده و ۲۶ جز و
دیگر بوجود آورده اند بقرار ذیل:

۱۵ - فع لن	(بضم آخر)	۱ - مفاعیل
۱۶ - فاعلان		۲ - مفاعیل
۱۷ - فعلان		۳ - فاعولن
۱۸ - مفتعلن		۴ - فاعلن
۱۹ - فاعولان		۵ - مفعولن
۲۰ - مفعولان	(بضم لام)	۶ - مفعول
۲۱ - فعول		۷ - مفعول
۲۲ - فاعول		۸ - مفاعلن
۲۳ - فعل		۹ - فاع
۲۴ - فع لان		۱۰ - فع
۲۵ - مفاعیلان	(بضم آخر)	۱۱ - فاعلات
۲۶ - فاعلییان		۱۲ - فعاتن
	(بضم آخر)	۱۳ - فعات
		۱۴ - فعلن

تبصره فعولن هم از اصول محسوب میشود

و هم از فروع زیرادر بحر متقارب از

ارکان است و در بحر دیگر از ازا حیف.

« فصل سوم : کیفیت ایجاد فروع از افاعیل اصلی »

هر تغییری که در اصول افاعیل عروضی پیدا شود آنرا زحاف خوانند. زحاف صیغه جمع است و لفظ زحف ۱ بصیغه واحد بر آن اطلاق نکنند. و جمع زحاف را از احیف آرند تا هم در این تسمیه معنی دوری از اصل حاصل شود و هم لفظاً میان تغییرات جایز و ناجایز که در اشعار آید فرق باشد. گویند بیت مزاحف درست است و بیت منزحف منکسر.

زحاف بنا کن کردن متحرکی یا اضافه کردن يك يادو یاسه حرف میباشد. در اشعار پارسی تا پنج حرف ممکن است از جزوی ساقط شود و نیز يك یا دو حرف بآخر فعلی بیفزایند.

در اشعار عذب پارسی بیش از يك حرف زائد در آخر ضروب استعمال نمیشود. تنها عده‌ای از عروضیان متکلف در بحری مثنی‌الاجزاء که جزو ضرب آن دو تا سه حرف آمده باشد فع یا فاع بر جزوی که بیش از آنست میافزایند و بیت مثنی‌را مسدس میگردانند. این از احیف سه نوع است:

(۱) آنکه هیچ نوع گرانی در شعر پدید نیاورد و بیت مزاحف و سالم آن در عذوبت و قبول طبع برابر باشد.

(۲) زحافی باشد که از سالم خوشتر و بطبع نزدیکتر بود.

(۳) زحافی که شعر بدان گران شود. بنابراین با وجودی که

۱ - بالفتح : رفتن کودک بزنان و پوشکم رفتن حیوان و بنقصان رسیدن تیر بر نشانه غیث‌الغاث (شعر عذب، شعر شیرین و روان)

استعمال چنین زحافی جایز است ترك آن اولی است .
تبصره - هر زحاف که از استعمال آن پنج حرف متحرك جمع آید
بهمه وجه باطل است و استعمال آن در هیچ مورد جایز نیست .

*

کلیه ازاحیف اشعار عجم ۳۵ است که از این تعداد ۲۲ زحاف از اشعار
عرب و ۱۳ زحاف از مخترعات ع-روضیان عجم میباشد . از احیف ۳۵
گانه بقرار ذیل است :

از احیف اشعار عرب

۱ - قبض	۱۲ - طی
۲ - قصر	۱۳ - وقف
۳ - حذف	۱۴ - کشف
۴ - خبن	۱۵ - صلح
۵ - کف	۱۶ - معاقبت
۶ - شکل	۱۷ - صدر
۷ - خرم	۱۸ - عجز
۸ - خرب	۱۹ - طرفان
۹ - شتر	۲۰ - مراقبت
۱۰ - قطع	۲۱ - اسباغ
۱۱ - تشعیث	۲۲ - اذاله

☆

از احیف موضوعه عروضیان عجم :

۱ - جدع	۸ - زلل
۲ - هتم	۹ - نحر
۳ - جحف	۱۰ - رفع
۴ - تخنیق	۱۱ - ربع
۵ - سلخ	۱۲ - بتر
۶ - طمس	۱۳ - حذذ
۷ - جب	

*

(فصل چهارم : از احیف اصول عروض پارسی ۱)

(۱) از احیف مفاعیلن ۱۴ عدد بقرار زیر است :

- ۱- قبض (اسقاط حرف پنجم است چون سا کن باشد)
- ۲- کف (انداختن حرف هفتم است از جزوی که ر کن آخرش سببی خفیف باشد)
- ۳- خرم (انداختن میم مفاعیلن است. بجای باقی مانده مفعولن میگذارند و آنرا اخرم خوانند)
- ۴- خرب (انداختن میم و نون مفاعیلن است. بجای باقی مانده مفعول - بضم لام - گذارند و آنرا اخر بگویند)
- ۵- تخنیق (همان خرم است. در اشعار پارسی در حشوبیت آید و آنرا مخنق نامند)

۶ - شتر (جمع قبض و خرم است. فاعلن باقی ماند و آنرا شتر گویند)
 ۷ - حذف (انداختن سبب است از آخر جزو. آنچه ماند محذوف گویند)
 ۸ - قصر (انداختن حرف ساکن از سبب آخر است و ساکن کردن آخرین حرف باقیمانده)

۹ - هتم (اجتماع حذف و قصر است. بجای باقیمانده فاعول گذارند و آنرا هتم گویند)

۱۰ - جب (انداختن هر دو سبب مفاعیلن است. فعل بجای آن قرار دهند و آنرا مجبوب گویند)

۱۱ - زلل (اجتماع هتم و خرم است. فاع بماند آنرا زلل خوانند)
 ۱۲ - بتر (در اشعار عجم اجتماع جب و خرم است. بجای فاعل گذارند و آنرا بتر نامند)

۱۳ - معاقبت ☆

۱۴ - مراقبت ☆

☆

(۲) از احیف فاعلاتن ۱۴ است:

۱ - خبن (انداختن ساکن سببی است که در اول جزو باشد و آن الف در فاعلاتن است)

۲ - کف (انداختن نون فاعلاتن است. فاعلات - بضم تاء - را مکفوف گویند)

۳ - شکل (اجتماع خبن و کف است. فعلات - بضم آخر - بماند و آنرا مشکول خوانند)

۴ - قصر (انداختن نون و ساکن کردن تاء در فاعلاتن است)

* درباره معاقبت و مراقبت بفصل پنجم ص ۲۶ و ۲۷ مراجعه شود

۵ - حذف (انداختن سبب است از آخر فاعلاتن . بجای فاعلا، فاعلن گذارند)

۶ - صلم (حذف سبب و قطع و تداس. فاعل ماند بجای آن فع لن میگذاریم)

۷ - تشعیث (آنستکه فاعلاتن را مفعولن کنند و آنرا مشعث خوانند)

۸ - ربع (اجتماع صلم و خبن است. فعل بماند آنرا ربوع گویند)

۹ - جحف (ابتدا فاعلاتن را خبن کنند و سپس فاصله را از آن بیندازند و بجای باقیمانده فع قرار دهند.)

۱۰ - اسباغ (زیاد کردن حرفی ساکن است بر سبب آخر. بجای باقیمانده فاعلیان نهند و آنرا مسبغ خوانند.)

۱۱ - معاقبت *

۱۲ - صدر *

۱۳ - عجز *

۱۴ - طرفان *

(۳) - از احیف فاع لاتن که مر کب از دو سبب و و تدی مفروق است به پنج

قسمت میشود:

۱ - کف *

۲ - قصر *

۳ - حذف *

۴ - سلخ (آنستکه هر دو سبب را از آخر فاع لاتن انداخته و عین و تد مفروق را ساکن کنیم)

* تعریف این از احیف را در فصل پنجم ص ۲۶ ملاحظه خواهید کرد .
* شرح این از احیف همانست که در فاعلاتن ذکر شد .

۵ - طمس (آنستکه پس از اسقاط هر دو سبب عین را بیندازیم فابماند
فع بجای آن میگذاریم و آنرا مطموس گوئیم)



(۴) از احیف مستفعلن که مرکب است از ۲ سبب و و تدی مقرون ۹
میباشد:

۱ - خبن (انداختن سین مستفعلن است. بجای متفعلن، مفاعلن گذاشته
و آنرا مخبون گویند)

۲ - طی (انداختن حرف چهارم است اگر ساکن باشد. بجای مستعلن
مفتعلن گذارند و آنرا مطوی گویند)

۳ - قطع (آنستکه نون را انداخته و لام را ساکن گردانیم . بجای
مستفعل، مفعولن گذاشته و آنرا مقطوع گوئیم)

۴ - تخلیع (جمع بین خبن و قطع است. بجای متفعل فعولن قرارداد
و آنرا مخلع خوانند)

۵ - خبل (اجتماع خبن و طی است. بجای متعلن فعلتن نهاده، و آنرا
مخبول گویند)

۶ - حذذ (در اشعار پارسی حذف و تدم مستفعلن است. بجای مستف، فعلن
نهاده، آنرا احذ گوئیم)

۷ - رفع (انداختن سبب اولست از جزوی که در اول آن دو سبب خفیف
باشد. بجای تفععلن، فاعلن نهند و آنرا رفوع خوانند.)

۸ - اذالت (زیاد کردن ساکنی است بروتد آخر و در مستفعلن،
مستفعلان باشد)

۹ - ترفیل (زیاد کردن سببی است بروتد مستفعلن تا مستفعلاتن شود

و آنرا مر فل خوانند)

※

(۵) از احیف مس تفع لن که مر کب از ۱ و تد مفروق و ۲ سبب است
چهار می باشد:

- ۱ - خبن (همانست که در مستفعلن بیان کردیم)
 - ۲ - قصر (در مس تفع لن، مستفعل است بسکون لام، مفعولن بجای آن
نهند و آنرا مقصور گویند)
 - ۳ - کف (در مس تفع لن، مستفعل - بضم لام - می باشد و آنرا مکفوف خوانند)
 - ۴ - شکل (در مس تفع لن، متفعل - بضم لام - است، بجای آن مفاعل - بضم لام -
گذارند و آنرا مشکول گویند)
- تبصره: قصر و کف و شکل جز در مس تفع لن نیست زیرا جزء آخرش شبب
است و قصر و کف و شکل از احیف اسباب می باشد.

※

※

(۶) از احیف مفعولات - بضم تاء - ۸ است:

- ۱ - خبن (در مفعولات، مفعولات باشد، مفاعیل - بضم لام - بجای آن نهند و آنرا
مخبون گویند)
- ۲ - طی (مفعولات می باشد، فاعلات - بضم تاء - بجای آن قرار دهند و آنرا
مطوی خوانند)
- ۳ - وقف (ساکن کردن تاء مفعولات باشد مفعولان بجای آن می گذارند
و آنرا موقوف گویند)
- ۴ - کشف (انداختن تاء مفعولات باشد، بجای آن مفعولن نهند و آنرا
مکشوف نامند)

۵ - صلم (انداختن و تد مفعولات میباشد بجای مفعو، فع لن گذارند و آنرا اصلم گویند)

۶ - جدع (انداختن دو سبب از مفعولات و سا کن کردن تاء باشد بجای باقیمانده فاع گذارند)

۷ - نحر (اجتماع جدع و کشف است. بجای باقیمانده فع نهند و آنرا منحور خوانند)

۸ - رفع (انداختن سبب اول است. عولات بماند بجای آن مفعول - بضم لام - قرار دهند)

(۷) از احیف فعولن شش است:

۱ - قبض (انداختن نون فعولن است. فعول بماند و آنرا مقبوض گویند)

۲ - قصر (انداختن نون فعولن و سا کن گردانیدن لام است. فعول را مقصور خوانند)

۳ - حذف (انداختن سبب آخر است. بجای فعو، فعل گذارند و آنرا محذوف نامند)

۴ - ثلم (انداختن فاء فعولن است. بجای عولن، فع لن نهند و آنرا ثلم گویند)

۵ - ثرم (اجتماع قبض و ثلم است. بجای عول، فعل - بسکون عین و ضم لام - قرار دهند)

۶ - بتر (در از احیف اشعار عرب انداختن و تد فعولن است. بجای لن، فع نهند)

تبصره ۱: ثلم، ثرم و بتر مخصوص اشعار تازی است و در اشعار پارسی نمی آید.

ما بعدش مثلاً (فاعلاتن) صدر است زیرا نون فاعلاتن اول بمعاقبت فاعلاتن دوم حذف شده و (فاعلاتن فعلاتن) عجز است زیرا الف فاعلاتن دوم بمعاقبت فاعلاتن اول افتاده و در (فاعلاتن فعلاتن فاعلاتن) طرفان است زیرا الف اول از فاعلاتن اوسط بعلت بمعاقبت فاعلاتن اول و نیز نون فاعلاتن دوم بمناسبت بمعاقبت فاعلاتن آخر حذف شده.

تبصره :

بعض عروضیان در باب صدور و عجز حرف ثابت را معتبر دانسته اند نه حرف ساقط معاقب ما بعد را صدر و معاقبت ماقبل را عجز خوانند و این بصواب نزدیکتر است.

۶ - بری - هر جزو که در آن معاقبت قائم باشد و هیچ حرف در آن ساقط نسازند و از معاقبت سالم دارند آنرا بری خوانند.

۷ مراقبت - آنستکه انداختن یکی از دو حرف با ثبوت دیگری متلازم باشد یعنی دو حرف نه باهم ساقط شوند و نه ثابت بمانند.

۸ سالم - جزوی است که سالم باشد از ازا حیفی که بحشو تعلق دارد. از ازا حیف حشو (خب، کف، طی و شکل) میباشد.

۹ صحیح - ضربی باشد که سالم باشد از ازا حیفی که متعلق بضروب است. آنها عبارتند از (قصر، حذو، جب، زلل ...)

۱۰ تام - بیتی باشد که اجزاء صدر آن بر اصل دایره باشد گرچه بعضی از ازا حیف که بحشو تعلق دارد بعروض آن راه یافته باشد.

۱۱ وافی - بیتی است که هیچ از آنچه در اصل دایره باشد از آن کم نکرده باشند.

۱۲ معتدل - بیتی است که عروض و ضرب آن در وزن یکسان باشد.

۱۳ معری - ضربی باشد که هیچ بر اصل آن زیاد نکرده باشند چنانکه در اسباغ و اذالت و ترفیل کنند.

۱۴ مجزوء - بیتی است که از اصل دایره آن جزوی از عروض و جزوی از ضرب کم کرده باشند.

۱۵ - مشطور - بیتی باشد که يك نیمه از اجزاء اصلی آن کم کرده باشند.

۱۶ منهوك - در اشعار عرب جایز است که چهار دانگ از اجزای بحری کم کنند چنانکه از رجز و منسرح که در اصل دایره عرب مسدس اند. اگر بر دو جزو از هر يك شعر گویند آنرا منهوك خوانند.

(فصل ششم : بحور قدیم ۱)

جمله اشعار عرب آنچه در دو اوین ایشان دیده شده و رایان گفته اند ۱۵ جنس است که عروضیان هر جنس را بحر خوانند - تمام این بحور را به پنج قسمت نموده و هر قسمت را در دایره ای جدا گانه نهاده اند. ترتیب بحور از اینقرار است :

۱ (طویل - مدید - بسیط)

۲ (وافر - کامل)

۳ (هزج - رجز - رمل)

۴ (سریع - منسرح - خفیف - مضارع - مقتضب - مجتث)

۵ (مقارب)

بنای طویل و مدید و بسیط بر جزوی خماسی و جزوی سباعی است. چون اجزاء این سه بحر مختلفند نام آنرا دایره مختلفه کرده اند.

بنای وافر و کامل بر سباعیات است پنج حرف متحرك و دوساكن. چون افاعیل این دو بحر در عدد متحرکات و سواكن و ترکیب ارکان متفق و مؤتلف بودند آنرا در یک دایره نهاده و بدایره مؤتلفه موسوم ساختند.

بنای هزج و رجز و رمل بر سباعیات طویل و مدید و بسیط است. چون افاعیل این بحر در ترکیب ارکان متفق بوده و مستخرج و مجتلب از اجزاء بحور دایره مختلفه اند آنرا دایره ۱ مجتلبه گفتند.

بنای بحر دسته چهارم بر سباعیاتی است که بطور مختلف تر کیب یافته و چون کلیه این بحر در ترکیب متفق و موافقند همرا در یک دایره نهاده و بسبب مشابهت افاعیل بحر هادروزن و مخالفت در ترکیب آنرا دایره مشتبیه گفتند.

بنای بحر متقارب بر سه متحرك و دوساكن است. ازینرو متقارب گفته شد که او تاد و اسباب آن بهم نزدیکند. هر و تدی عقب سیمی و هر سیمی عقب و تدی در آید.

*

و اما علت اینکه هر جنس از اجناس شعر را بحر خوانند آنستکه هر یک از لحاظ اشتغال بر وزنهای مختلف و انواع متفاوت وسعتی دارد.

بحر در لغت عرب بمعنی شکافتن است و دریارا از آنجهت بحر خوانند که شکاف فراخی است در زمین. وقتی گویند فلان کس بحری است در علم و بحری است در کرم و مروت یعنی احاطه دارد در فنون علوم و بزرگیهای عادات و ویژه اوست. علت آنکه جمله بحور را بر پنج دایره مختلف نهادند آنستکه اجزاء این بحور بعضی بواسطه پس و پیش آمدن ارکان از چند

بحر دیگر بیرون میآید.

اجزاء بعضی از آنها از یک بحر بیش بیرون نمیآید.

بحور (طویل - مدید - بسیط) را که در اختلاف اجزاء وتر کیب ارکان متفق و موافق بودند و اجزاء هر یک از دیگری حاصل میشد در یک دایره نهادند. (وافر و کامل) را که تر کیب هر دو از و تدی و فاصله ای بودند در دایره ای دیگر نهادند و (هزج و رجز و رمل) را که هر یک از دو سبب و و تدی مقرون تشکیل یافته در یک دایره قرار دادند. بحر سریع و نظایرش را که تر کیب هر یک از دو از ده سبب خفیف، چهار و تدی مقرون و دو و تدی مفروق است در دایره ای دیگر نهادند. متقارب را که اجزایش موافق هیچیک از بحر و متقدم نبود قسم پنجم گردانیدند. علت آنکه از میان اشکال هندسی دایره را انتخاب کردند این بود که در دایره جدا کردن بحر از یکدیگر آسانتر میسر است.

شعرای پارسی زبان بر پنج بحر (طویل - مدید - بسیط - وافر - کامل) شعر عذب نسوده اند. سبب ثقل طویل و مدید و بسیط در اشعار عجم آنست که اجزاء آن مختلف است و نظم اسباب آن نامتناسب زیرا بنای هر یک از این بحر بر جزوی خماسی و جزوی سباعی است.

سبب ثقل وافر و کامل آنست که هر یک از این بحر از و تدی و فاصله ای تشکیل یافته و متحرکات آن از سواکن بیشتر است. یعنی نسبت پنج متحرک به دو ساکن نسبتی ضعیف است و طبع بدان راغب نیست.

تبصره :

عده ای هزج را در سه بحر (سالم - مکفوف - اخرب) و رجز را در دو بحر

(سالم - مطوی) ورمل رادر دو بحر (سالم - منخبون) قراردادده و سوالم
هر سه بحر را نیز دایره ای جدا گانه نهاده اند این تقسیم از آن جهت که
بحر اسم جنس است و از احیف از اجزاء سالم آن منشعب میشود صحیح
نیست.

*

فك در عروض آنستكه اجزای بحری را از اجزای بحر دیگر بیرون
آریم چنانكه تغییری با سباب و اوتاد و فواصل هیچیک راه نیابد.
مرحوم فرصت الدوله شیرازی در ابیات زیر بحور عربی و فارسی و
مشترك را بوجه نیکوئی بیان کرده است:

بحوری که مخصوص باشد عجم را	جدید و قریب است و دیگر مشاکل
طویل و مدید و بسیط از عرب شد	دو دیگر یکی وافر و نیز کامل
جز این بحر ها آنچه مانده است باقی	همه مشترك دان تو ای مرد عاقل



در جدول زیر اجزاء بحور مذکور و معانی لغوی هر يك ذكر شده است: *

شماره ترتیبی	نام بحر	اجزاء هر بحر	معنی	وجه تسمیه
۱	بحر طویل	فعلون مفاعیلن ۴ بار	دراز	حروفاً از همه بحور بلند تر است
۲	مدید	فاعلاتن فاعلن « «	کشیده	از بحر طویل کشیده شده است
۳	بسیط	مستفعلن فاعلن « «	گسترده	در او را کانش اسباب گسترده
۴	وافر	مفاعلتن « ۸	بسیار	حرکاتش بسیار است
۵	کامل	متفاعلن « ۸	تمام	در دایره بحسب وضع تمام مستعمل است یا اینکه نه وزن دارد بیشتر از بحور دیگر
۶	هزج	مفاعیلن « «	آواز با ترنم	اغلب سرودها را باین بحر خوانند
۸	رجز	مستفعلن « «	اضطراب	اغلب در جنگها بکار میرفته
۸	رمل	فاعلاتن « «	نوعی از سرعت شتر	از جهت زیادتی اسباب خفیف بشتاب و سرعت خوانده میشود
۹	سریع	مستفعلن مستفعلن مفعولات ۲ بار	زود	اسباب بیشتر از او تاد است و زود تر گفته میشود
۱۰	منسرح	مستفعلن مفعولات ۴ بار	آسان	آسان و روان خوانده میشود
۱۱	خفیف	فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن ۲ بار	سبک	سبک ترین بحر است
۱۲	مضارع	مفاعیلن فاعلاتن ۴ بار	مشابه	مشابهت بهنج دارد در تقدم او تاد
۱۳	مقتضب	مفعولات مستفعلن « «	بریده شده	از بحر منسرح بریده اند
۱۴	مجثث	مستفعلن فاعلاتن « «	از بیخ کنده شد	از بحر خفیف بر کنده اند
۱۵	مقارب	فعلون « ۸	نزدیک شونده	او تاد و اسباب آن بهم نزدیک است.

* این جدول با اندکی تصرف از (ص ۶۲ - ۶۳) دره نجفی اقتباس گردید .

(فصل هفتم - بحور جدید و نقش دوائر)

غرض از بحور جدید بحر هائی است که پس از خلیل بن احمد توسط اخفش و دیگران بوجود آمد. متقدمان شعراء عجم در این باب مبالغه نموده و سی و اند بحر از ایندایره بیرون آورده و هر یک را نامی نهاده اند چون (اصم - اخرس - ابکم - صریم - سلیم) و آنهارا در چهار دایره بنامهای (منغلطه - منقلبه - منعکسه - منعلقه) گذاشته اند. خطای این عده بر هر صاحب ذوقی پوشیده نیست. در اینجا بشرح سه بحر که آنرا از جمله بحور سریع قرار داده اند میپردازیم:

۱ - مستخرج از سبب دوم آن (تفعّلن مس تفعّلن مفعولات مس) تا (فاعلاتن فاعلاتن مس تفعّلن) حاصل شد و آنرا بحر غریب و جدید نام گذاشتند.

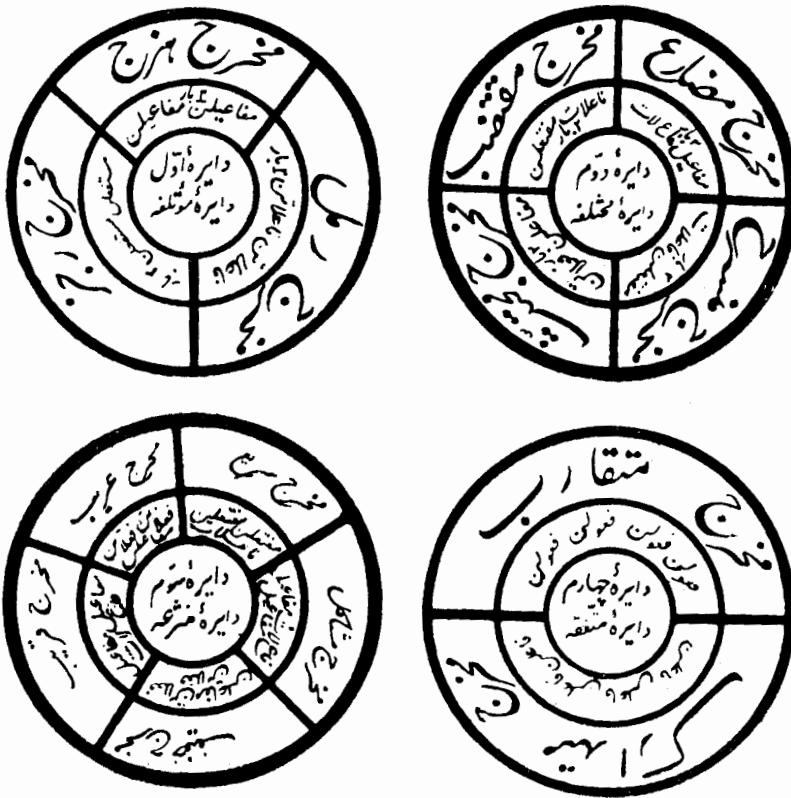
۲ - مستخرج از دهمین جزو (علن مستفعلن مفعولات مستفعلن) تا (مفاعیلن - مفاعیلن فاع لاتن) بیرون آمد و بنام بحر قریب موسوم گردید.

۳ - مستخرج از دهمین جزو مفروق مفعولات بر (لات - مستفعلن - مستفعلن مفعو) تا (فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن) بوجود آمد و آنرا بحر اخیر و بحر بحر مشاکل نامیدند. بنابراین بحر قریب از جزو سوم بحر مضارع جدا میشود و بحر مشاکل از جزو دوم آن.



با توجه بمطالب فوق میتوان تمام بحور اشعار عجم را در چهار دایره بشرح زیر قرارداد:

- ۱ - دایره مؤتلفه - شامل سه بحر (هزج - رجز - رمل)
 ۲ - دایره مختلفه - شامل چهار بحر (منسرح - مضارع - مقتضب - مجتث)
 ۳ - دایره منتزعه - شامل پنج بحر (سریع - غریب - قریب - خفیف - مشاکل)
 ۴ - دایره متفقه - شامل دو بحر (متقارب - متدارک)
 نقش دوائر بطریق ذیل است :



* این دوائر عیناً از کتاب المصنوع ص ۸۹ چاپ آقای مدرس رضوی با حذف مثالهای شعری نقل گردید.

(فصل هشتم - در تقطیع اشعار)

تقطیع شعر آنستکه بیت را از هم باز کنند و بر اسباب و اوتاد و فواصل قسمت نمایند تا هر جزوی در وزن برابر جزوی شود از افاعیل بحری که این بیت از آن منشعب شده بطوری که اسباب و اوتاد و فواصل هر کدام در برابر دیگری قرار گیرد. در این مورد قسمت ملفوظ معتبر است نه مکتوب.

آنچه در کتابت آید و تلفظ نمیشود هفت حرف است (و - ه - ی - ن - ت - ب - د)

واو غیر ملفوظ سه نوع است ۱ واو عطف مانند (نیک و بد) ۲ واو بیان ضمه چون (تو - دو و همچنین واو هائی که در اول مصارع دوم و سوم و ۴۰۰ آید. ۳ واو اشما ضمه مثل (خوارزم - خواب)

ه غیر ملفوظ چون (خنده، گریه، آهسته)

ی غیر ملفوظ چون (نی - کی)

ن غیر ملفوظ نونی است که ماقبل آن ساکن باشد و در تقطیع شعر ساقط گردد مانند نون کلمه نگارین و چون در این مصراع (چون نگارین روی او در شهر نیست)

ت غیر ملفوظ آنستکه ماقبلش ساکن باشد چون (مست - دست - باخت تاخت) و اگر در میان شعر قرار گیرد حرف متحرکی محسوب میشود و اگر در آخر بیت افتد و بر وزن فعل زاید نباشد حرف ساکن است. مانند (ای نرگس بر خمار تو مست) که بر وزن (مفعول مفاعیلن - مفاعیل) است.

اگر بر وزن افاعیل اصلی زاید باشد لکن با سبغ یا باذالت بتوان آنرا بر وزن اضافه کرد ساقط نمیشود مانند این مصراع (او بچشم امیر سخت

عزیز است) بروزن فاعلاتن مفاعِلن فعلیّیان.

حکم (د - ب) غیر ملفوظ همانست که در مورد تاء بیان کردیم و از مثال های زیر بخوبی روشن میشود:

د غیر ملفوظ مانند (کارد - بگذارد)

ب « « « (گشتاسب - لهراسب)

بطور کلی هر حرفی که در خلال شعر یاد در آخر آن بلفظ نیاید در تقطیع ساقط میشود.



اکنون بشرح اجزاء بحر و از احیقی که در هر بحر مستعمل است و ذکر مثالهای کوناگون شعری میپردازیم.

(۱- بحر هزج)

اجزاء بحر هزج مثنیٰ سالم چهار بار (مفاعیلن مفاعیلن) در هر بیت است مانند: نگارینا بصراشو که بستان حله میپوشد

بشادی ارغوان با گل شراب وصل مینوشد

از احیف این بحر پانزده است . ☆

اجزائی که بدین از احیف از افاعیل آن منشعب شود ۱۲ است:

۱ - مقبوض (مفاعِلن)

۲ - مکفوف (مفاعیل) بضم لام

۳ - مقصور (مفاعیل)

۴ - اشتر (فاعِلن)

۵ - اخرم و مخنق (مفعولن)

۶ - مسبغ (مفاعیلان)

۷- محذوف (فعولن)

۸- اهتم (فعول)

۹- اخرج (مفعول - بضم لام)

۱۰- محبوب (فعل)

۱۱- ازل (فاع)

۱۲- ابتر (فع)

تبصره = خسرو و شیرین نظامی و ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی
در بحر هزج مسدس محذوف (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) سروده شده است.



مثال از نظامی: نه آن تر کم که من تازی ندانم - شکن کاری و طنازی ندانم



مثال از فخرالدین اسعد گرگانی:

(ترابی من مبدا شادمانی مرابی تو مبدا زندگانی)

هزج مثنوی سالم: هشت بار مفاعیلن

چو بیشن داری اندر چه مخسب افراسیاب آسیا

که رستم در کمین است و کمندی زیر خفتانش

(خاقانی)



مکن در جسم و جان منزل که این دوست و آن والا

قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا

(سنائی غزنوی)



دلی دارم که در تنگی در او جز غم نمیگنجد
غمی دارم ز دلتنگی که در عالم نمیگنجد
(محتشم کاشانی)



صبا را گاه آن آمد که راه بوستان گیرد
زمین را سبزه در دیبا و گل در پرنیان گیرد
(امیر خسرو)



اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل مارا
بخال هندویش بنخشم سمرقند و بخارا را
(حافظ)



فرورفتم بدریائی که نه پا و نه سر دارد
ولی هر قطره‌ای از وی بصد دریا اثر دارد
(شیخ عطار)



مکن مردم پریشانم چو گیسوی پریشانست
بترس از آه شبگیرم بتا دستم بدامانست
(دکتر ایرج دهقان)

هزج مسدس سالم (۶ بار مفاعیلن):

نگارینا چرا با من نمی‌سازی بحسن خود چرا چندین همی‌نازی؟



سیه روزم من از چشم سیاه تو ولی دارم امیدی از نگاه تو



بیت مربع سالم (۴ بار مفاعیلن):

(ستم کردی روا باشد دلم غمگین چرا باشد)



هزج مثنوی مقبوض (مقبوض صدرین وحشویین و ضربین)

هشت بار مفاعیلن:

بنفشه رسته از زمین بطرف جویبارها ویا گسسته حورعین ز زلف خویش تارها
(قاآنی شیرازی)



بیت مسدس اخرب صدرین، مقبوض حشویین و سالم ضربین (مفعول

مفاعیلن مفاعیلن)

ای خرمن عمر از تو بر بادم وی خانه صبر از تو ویرانم
(قائم مقام)

بیت مسدس اخرب مقبوض مکفوف (مفعول مفاعیلن مفاعیل)

بیمارم و زاشنا جدا مانده رنجور و نثرند و مبتلا مانده
(مظاہر مصفا)



بیت مسدس اخرب مقبوض مجذوب (مفعول مفاعیلن فعولن)

(آب ارچه همه زلال خیزد از گفتن پر ملال خیزد)
(نظامی)

بیت مثنوی مکفوف مقصور (مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل):

زهی حسن وزهی روی زهی نوروزهی نار زهی خطوزهی زلف زهی موروزهی مار



بیت مسدس اشتر صحیح ضرب و عروض (مفعولن فاعلن مفاعیلن)

دلدارم حال من نمیداند وزرویم قصه بر نمی خواند



بیت همنن اخرب صدرین و سالم ضربین (مفعول مفاعیلن مفعول

مفاعیلن):

ای طلعت تو نیکو وی قامت تو زیبا زلفین تو چون عنبر، رخسار تو چون دیبا
(رشیدالدین و طواط)



ریزم زمره کوکب بی ماه رخت شبها تاریک شبی دارم با اینهمه کوکبها



(جامی)

بیت همنن اخرب صدر و محذوف ضرب (مفعول مفاعیلن مفعول

فعلولن):

اسباب معالی بکرم کرد مرتب و احساب بزرگی بمن کرد مذهب
(رشیدالدین و طواط)

هزج مسدس محذوف (مفاعیلن مفاعیلن فعلولن)

فلک کثرت تراست از خط ترسا مراد دارد مسلسل راهب آسا
(خاقانی)



الایا خیمگی خیمه فروهل که پیشاهنگ بیرون شد زمزل
(منوچهری دامغانی)



طهور آن می بود کز لوٹ هستی ترا پاکی دهد در وقت مستی
(شیخ محمود شبستری)

*

مکن کاری که بر پاسبانک آید جهان با این فراخی تنگت آید
(باباطاهر عریان)

*

دلا دیدی که جا نمانم نیامد بدر آمد بدر مانم نیامد؟
(شیخ عطار)
چو بر کندم دل از دیدار دلبر نهادم مهر خرسندی بدل بر
(لبیبی)

(رباعی و دوبیتی)

یکی از متقدمان شعرا و بگمان شمس قیس مؤلف المعجم (رودکی) از نوع اخرم و اخرب بحر هزج وزنی بیرون آورده که آنرا وزن رباعی خوانند. و بنا بر آنکه موسیقی دانان بر این وزن آهنگهای خوش ساخته اند و عادت بر این بوده است که هر چه از آن جنس بشعر عربی ساخته شود قول و هر چه بر مقطعات پارسی باشد آنرا غزل خوانند دانشمندان آهنگهای این وزن را ترانه گفتند و شعر مجرد آنرا دوبیتی خواندند و مستعربه آنرا رباعی گویند زیرا بحر هزج در اشعار عرب ربع الاجزاء آمده است اگر ابتدای مصاریع مفعول - بضم لام - باشد آنرا اخرب* و اگر مفعولن باشد* اخرم گویند.

از احیقی که مخصوص این وزن میباشد چهار است:

۱ - هتم (فعول)

۲ - زلل (فاع)

* مبتکر دو شجره اخرم و اخرب خواجه امام ابوعلی حسن بن علی قطان مروزی یکی از ائمه خراسان بوده است. وی از ادباء و پزشکان و حکیمان قرن پنجم و اوایل قرن ششم است.

۳ - جب (فعل)

۴ - بتر (فع)

بر دو صدر (مفعول - مفعولن) و چهار قافیه اوزان دوبیتی ۲۴ نوع
 بوجود آید ۱۲ بر صدر اخرب و ۱۲ بر صدر اخرم . معروفترین اوزان
 دوبیتی (مفعول مفاعیلن مفاعیلن فاع) یعنی اخرب مقبوض ازل است.
اخر بمقبوض ابتر (مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع)

گر من ز می مغانه مستم ، مستم گر کافرو کبر و بت پرستم هستم
 هر طایفه ای بمن گمانی دارد من زان خودم چنانکه هستم هستم
 (خیام)

*

اخر بمکفوف مجبوب (مفعول مفاعیلن مفاعیلن فعل):

از گرمی خورشید رخ روشن او رنجور تر است از دل عاشق تن او
 یکروز که فرصت بود از دامن او چون سایه درون شوم بپیراهن او
 (ابوالفرج رونی)

*

زان سبزه که بر عارض تو خاسته شد تاظن نبیری که حسن تو کاسته شد
 در باغ رخت بهر تماشای دلم گل بود بسبزه نیز آراسته شد
 (عمیق بخارائی)

☆

اخر بمقبوض مکفوف مجبوب (مفعول مفاعیلن مفاعیلن فعل)

بیویت شوم ز بید بیهوش شوم نسامت شوم ز خلق مددهوش شوم
 اول سخنم توئی ، چو در حرف آیم و اندیشه من توئی چو خاموش شوم
 (رشیدالدین واطواط)

*

اخر ب مقبوض ازل (مفعول مفاعیلن مفاعیلن فاع):

شب نیست که چشمم آرزومند تو نیست
وین جان بلب رسیده دربند تو نیست
گرتو دگری بجای من بگزینی
من عهد تو نشکنم که مانند تو نیست
(سعدی)

اخر ب مقبوض محبوب:

از قعر گل سیاه تا اوج زحل کردم همه مشکلات گیتی راحل
بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل هر بند گشاده شد مگر بند اجل
(منسوب به ابوعلی سینا)



اخر ب مقبوض ازل:

چون نیست زهر چه نیست جز باد بدست چون هست بهر چه هست نقصان و شکست
پندار که هست هر چه در عالم نیست انگار که نیست هر چه در عالم هست ☆
(منسوب بنجم الدین کبری)



۲- بحر رجز

اجزاء این بحر در هر بیت هشت مستفعلن است مانند بیت زیر:
ای ساربان منزل مکن جز بردیار یار من
تایک زمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن
(امیر معزی)

از احیف بحر رجز پنج است:

۱ خبن ۲ طی ۳ قطع ۴ اذالت ۵ ترفیل

* این دوبیتی در جلد اول بهشت سخن بنام ابوسعید ابوالخیر ضبط شده

اجزائی که از این ازاحیف بیرون آید ۷ است:

- ۱ - مخبون (مفاعِلن)
- ۲ - مطوی (مفتعلن)
- ۳ - مقطوع (مفعولن)
- ۴ - مذال (مستفعلن)
- ۵ - مطوی مذال (مفتعلن)
- ۶ - مخبون مذال (مفاعِلن)
- ۷ - مرقل (مستفعلاتن)

تبصره: بعضی عروضیان بر ترفیل ساکنی اضافه کرده و آنرا تطویل گفته‌اند و آن ضرب را مطول خوانند. ضرب مطول مستفعلاتان است. باید در خبن و طی اجزاء را رعایت کنند تا مصاریع مختلف نیاید چنانکه شاعری گفته است:

پس چو توئی نگار من وز دوجهان بیزارم
بکار من کن نظری و گرنه دل بردارم

که مصراع اول بروزن (مفتعلن مفاعِلن مفتعلن مفعولن) و مصراع دوم بروزن (مفاعِلن مفتعلن مفاعِلن مفعولن) آمده.



ضروب رجز اگر مستفعلن باشد یا مفعولن بیکدیگر تبدیل نگردد اما مفاعِلن بجای مفتعلن آید و نیز در اعاریض مستفعلن تبدیل نمیشود.

رجز مثنی سالم (۸ بار مستفعلن):

من کنده ام بنیاد دل، دل میکند بنیاد من
کس نشنود فریاد او، اوشنود فریاد من
(دکتر حمیدی)



بودم در این تیمار و غم، پرورده رنج و الم
کز در در آمد صبحدم، شمشاد قدمه پیکری
(عمید دیلمی)



بگذشت در حیرت مرا بس ماهها و سالها
چون است حال اربگذرد دایم بدین منوالها
(و ثوق الدوله)



کیمخت-۱- سبز آسمان دارد ادا یم پیکران
خون شبست این بیگمان بر طاق خضر اریخته
(خاقانی)

هم تازه رویم هم خجل هم شادمان هم تنگدل
کز عهده بیرون آمدن نتوانم این انعام را
(سعدی)

۱ بیت همدس سالم (۶ بار مستفعلن):

دل بر گرفت از من بتم یکبارگی جاوید ماندم من در این بیچارگی



۱- بکسر کاف و ضم میم: پوست دباغی شده

۱ بیت مربع سالم (۴ بار مستفععلن):

ای بهتر از هر داورى بگشای کارم رادری



بیت مسدس مخبون (۶ بار مفاععلن):

فغان ز جغد جنگ و مرغواى او که تا ابد بریده باد نای او
(ملك الشعراء بهار)



بیت مثنی مطوی مخبون (مفتعلن مفاععلن مفتعلن مفاععلن):

باتو پدیدم میکنم حال تباه خویش را تا تو نصیحتی کنی چشم سیاه خویش را
(حکیم نظامی)



بیت مسدس مطوی مقطوع (مفتعلن مفتعلن مفعولن):

این دل من هست بدرد ارزانی تا نکند بار دگر نادانی



بیت مسدس مذال (مستفععلن مستفععلن مستفععلن):

هجران او جانم بتیر غم بخست بر من در آرایش و شادی ببست



بیت مخبون مذال (مستفععلن مفتعلن مفاععلن):

هر چند بر من ز غمت قیامتست عاشق شدن جز بتو بر غرامتست



رجز مسدس مرفل عروض و مطول ضرب (مستفععلن مستفععلن مستفععلن مستفعلا تن):

چون خواب نوشین یاد دارم ماهتابی روشنتر از روز سپید کامگاران
(شهریار)

رجز مسدس مطول (مستفعلن مستفعلن مستفعلن):

☆

روزی دل من مونس فرزانه‌ای داشت
میسوخت شمع جان، ولی پروانه‌ای داشت
(غوغا)

*

رجز مسدس مرقل

شب بود و چشم خیره بر سیمای او بود
لبهای من بر لعل روح افزای او بود
(رضاثابتی)

*

بیت مثنی مرقل مخبون (۴ بار مفاعلاتن):

چنین شنیدم که هر که شبها نظر ز فیض سحر نبندد
ملك ز کارش گره کشاید فلك بکینش کمر نبندد
(صفای اصفهانی)

(۳- بحر رمل)

اجزاء این بحر چهار بار فاعلاتن است مانند بیت زیر:
باز در پوشید گیتی تازه و رنگین قبائی عالمی را کرده مشکین بوی زلف آشنائی

*

ز حافی که در این بحر آید چهارده است (۱)

اجزاء منشعبه آن سیزده میباشد بدینقرار:

۱- مکفوف (فاعلات) بضم آخر

۲- مخبون (فاعلاتن)

۳- مشکول (فاعلات) بضم آخر

۴- مقصور (فاعلاتن)

۱ برای اطلاع از احیای فاعلاتن بص ۱۷ مراجعه کنید.

- ۵- محذوف (فاعلن)
- ۶- مخبون محذوف (فعلن)
- ۷- اصلم (فع لن)
- ۸- اصلم مسبغ (فع لان)
- ۹- مخبون مقصور (فعالن)
- ۱۰- مربوع (فعل)
- ۱۱- مجحوف (فع)
- ۱۲- مجحوف مسبغ (فاع)
- ۱۳- مشعث (مفعولن)

قوافی رمل آنچه فاعلاتن و فاعلن باشد بیکدیگر تبدیل نگردد اما فعلن و فع لن بهم تبدیل میگردد و نیز در اعاریض (فاعلن و فاعلان) بهم بدل شود و معاقبت است میان نون فاعلاتن و الف فاعلاتن که پیش از او باشد.

*

بعضی از عروضیان عجم سببی بر سبب آخر جز و افزوده و توسیع نام نهاده اند ضرب موسع (فعلییاتن) است.

همچنین يك متحرك و دو ساكن بر سبب فاعلاتن افزوده و آنرا تضفیت نام نهاده اند. ضرب مضفی ۱ (فاعلیاتان است)

مثنی سالم (۴ بار فاعلاتن فاعلاتن):

روزی اندر خاك اتم و ر ببادم میرو دسر

كانكه در پای تو میرو دجان بشیرینی سپارد

(سعدی)

*

۱. مضفی از ضفو است. ضفو: تمام شدن

دوش بریادت نگارا گریه ای مستانه کردم

رخنه در بنیاد عقل مردم فرزانه کردم
(صدر بلاغی)

*

بستم از آن پس بفرمانهای مادر دفتری را
دفتری را بستم و آسوده کردم مادری را
(دکتر حمیدی)

☆

رمل مثنی مخبون (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن):

بنما روی نکو تا فرحی رو بنماید بگشا بند قبا تا گره از دل بگشاید

*

بیت مثنی مشکول ۱ (فاعلات فاعلاتن فاعلات):

چکنم بشام هجران که دلم رضا نباشد که شب فراق او را سحر از قفا نباشد
(یغمای جندقی)

*

توا کرچنین لطیف از در بوستان در آئی
گل سرخ شرم دارد که چرا همی شکفتم
(سعدی)

*

بیت مثنی مخبون مقصور (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن):

آشتی کردم بادوست پس از جنگ دراز
هم بدان شرط که دیگر نکند با من ناز
(فرخی سیستانی)

*

ناز کن ای که مرا هست بناز تو نیاز

لیک از آنسان نه که دلخون کنیم از سر ناز
(دکتر خانلری)

*

بیت مثنی‌مخبون مقصور (فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن):

بلبلان را همه شب خواب نیاید از بیم

که مبادا ببرد برگ گلی باد نسیم
(همام تبریزی)

یاد آنشب که صبادرره ما گل میریخت

بر سر مازدر و بام و هوا گل میریخت
(باستانی پاریزی)

رمل مثنی‌مخبون مقصور (فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن):

دل ما هر نفسی صید کمان ابروئیست

هر زمانش هوسی دیگر و خاطر سوئیست
(مولوی)

*

رمل مثنی‌مشعث مجحوف (فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع):

چند گوئی سخن از چرخ وز دستانش وز جفا ها و غلط کاری دورانش
(بدیع الزمان فروزانفر)

*

بیت موسع مثنی (۴ بار فعلیاتی):

همه گویندم که ره‌ایش کن گله کرداری بخدایش کن

دل و دین فارغ ز جفا‌یش کن چکنم من گوش کری دارم
(دکتر حمیدی)

*

بیت مثنی‌مخبون محذوف (فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن):

هله ، نزدیک شدای دل که زمستان گذرد

دور بستان شود و عهد شبستان گنرد
(قائمی)

*

بیت مثنی‌مخبون محذوف (فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن):
 هر نسیمی که بمن بوی خراسان آرد چون دم عیسی در کالبدم جان آرد
 (سیدحسن غزنوی)

رمل مثنی‌محذوف (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن):
 این دل غم دیده حالش به شود دل بدمکن
 وین سر شوریده باز آید بسامان غم مخور
 (حافظ)

*
 گرچه درس عشق بی آموزگار آموختم
 سوختم تا درسها از روزگار آموختم
 (حاکمی)

*
 دوست میدارم من این نالیدن دلسوز را
 تا بهر نوعی که باشد بگذرانم روز را
 (سعدی)

*
 ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبیری
 و ز نفاق تیر و قصد ماه و کید مشتری
 (انوری)

رمل مسدس سالم (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن):
 ای نگارین روی دلبرزان مائی رخ مکن پنهان چو اندر جان مائی

*
 رمل مربع سالم (فاعلاتن فاعلاتن):
 من همیشه مستمندم وز غم عشقت نترندم

*

رمل مسدس محذوف (فاعلاتن فاعلاتن فاعلن):

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی
(رودکی)

*

کاشکی اندر جهان شب نیستی تا مرا هجران آن لب نیستی
(دقیقی)

*

هیچ جز حسرت نباشد کار من بخت بد پیگانه ای شد یار من
(فروغ فرخزاد)

*

تیغ حلم از تیغ آهن تیز تر بل ز صد لشکر ظفر انگیز تر
(مولوی)

*

من ز وصلت سوی هجران میروم در بیابان مگیلان میروم

*

بیت مثنوی مخبون محذوف (فاعلاتن فاعلاتن فاعلن):

همچو فرهاد بود کوه کنی پیشه‌ما کوه ما سینه‌ما ناخن ما تیشه‌ما
(ادیب نیشابوری)

رفتم از خطه شیراز و بجان در خطرم وه کزین رفتن ناچار چه خونین جگرم
(عبید زاکانی)

*

مهر را گر نبود با دل من پیوندی بینی آن روز مرا خسته و چون محتضری
(ثامنی)

*

رمل مسدس مخبون محذوف (فاعلاتن فاعلاتن فاعلن):

ای نگهدار من و سرور من ای خداوند من ای مادر من
(دکتر علی آبادی)

*

بیت مسدس مضفی (فاعلاتن فاعلاتن فاعلییاتان):

(زینهارای دل برنده تر کک من زود باده پیش آور که غم را باده دانم سود)

(۴ - بحر منسرح)

اجزاء این بحر از اصل مستفعلن مفعولات چهار بار مفععلن فاعلات دارد:

از احیف این بحر یازده است:

۱ - طی

۲ - خبن

۳ - کف

۴ - وقف

۵ - قطع

۶ - کشف

۷ - حذذ

۸ - رفع

۹ - جدع

۱۰ - بحر

۱۱ - اسباغ

*

اجزاء آن از اصل مستفعلن ۷ است:

۱ مطوی (مفتعلن) ۲ مخبون (مفاعلن) ۳ مقطوع (مفعولن) ۴ احد

(فع لن) ۵ احد مسبغ (فع لان) ۶ رفوع (فاعلن) ۷ مقطوع مسبغ (مفعولان)

وازاصل مفعولات نه جزء است:

۱ مخبون(مفاعیل) ۲ مخبون موقوف (فعولان) ۳ مخبون مکشوف
(فعولن) ۴ مطوی(فاعلات) ۵ مطوی مکشوف (فاعلن) ۶ مطوی موقوف
(فاعلان) ۷ مرفوع(مفعول) ۸ مجدوع (فاع) ۹ منجور(فع)
بیت مثنی مطوی موقوف (مقتعلن فاعلان مقتعلن فاعلان):

آنکه دلم صید اوست میر شکارمن است
دست بخونم نگار کرده نگار من است
(سیفی)

*

لطف تو ازحد برون حسن تو بی منتهاست
پیش تونوش روان درد تو درمان ماست
(عبیدزاکانی)

☆

بیت مثنی مطوی مکشوف (مقتعلن فاعلن مقتعلن فاعلن):
تنگ شد از شش جهت ساحت میدان من
بسته شد از چارسوی عرصه جولان من
(دانش)

☆

بیت مثنی منجور (مقتعلن فاعلات مقتعلن فع).
دیر بماندم در این سرای کهن من تا کهنم کسرده صحبت دی وبهم
(ناصر خسرو)

☆

بیت مثنی منجور عروض مجدوع ضرب

دانش و آزادگی و دین و مروت اینهمه را خادم درم نتوان کرد
(عنصری)

*

بیت مثنی مطوی موقوف عروض مکشوف ضرب

ای صنم خوبی روی صابری از من مجوی

با غم هجران یسار کس نکند صابری
مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلان
بیت مثنی مطوی موقوف (مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلان).

روز بهارست خیز تا بتماشا رویم تکیه بر ایام نیست تاد گر آید بهار
«سعدی»

☆

مثنی مطوی مکشوف (مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلن):

باز بنفشه رسید جانب سوسن دوتا باز کل لعل پوش می بدراند قبا
(مولوی)

☆

مثنی مطوی مکشوف موقوف عروض و ضرب (مفتعلن فاعلن

مفتعلن فاعلان):

دست بنه بر دلم از غم دلبر می رس چشم من اندر نگر از می و ساغر می رس
«مولوی»

*

مسنس مطوی مقطوع (مفتعلن فاعلات مفعولن):

تازه تر از تازه برگ نسرینی دوستر از دیده و دل و دینی

☆

بیت مسدس مطوی (مفتعلن فاعلات مفتعلن):

ماه فلک در حجاب پیش خدت سر و چمن شرمسار نژد قدت



بیت مژمن مجدوع (مفتعلن فاعلات مفتعلن فاع):

ملك مصونست و حصن ملك حصینست

منت وافر خدایرا که چنین است

تبصره ۱:

بعضی عروضیان جزو مجدوع را بروتد ماقبل افزوده و آنرا تطویل گفته‌اند. بنابراین عقیده بیت بالا بصورت (مفتعلن فاعلات مفتعلاتان) تقطیع شده و مسدس مطول است.

تبصره ۲:

قوافی بحر منسرح در هیچ مورد قابل تغییر نیست جز در اعاریض آن که (فاعلن و فاعلان) و نیز (فعولن و فعولان) و (فع و فاع) بیکدیگر تبدیل گردد.

فع در بحر هزج ابتر و در منسرح منحور است.



(۵- بحر مضارع)

اجزاء این بحر از اصل مفاعیلن فاع لاتن چهار بار مفاعیل فاعلات
آید از احیف این بحر ۱۱ است :

- ۱ کف ۲ خرم ۳ خرب ۴ قصر ۵ حذف ۶ سلخ ۷ طمس ۸ قبض
۹ بتر ۱۰ اسباغ ۱۲ مراقبت

*

اجزاء منشعبه آن از اصل مفاعیلن ۷ است:

- ۱ - مکفوف (مفاعیل) بضم لام
۲ - اخرم (مفعولن)
۳ - اخرب (مفعول) بضم لام
۴ - مخنق مقصور (مفعول)
۵ - محذوف (فعولن)
۶ - مقبوض (مفاعیلن)
۷ - ابتر (فع)

☆

وازاصل فاع لاتن ۶ است : ۱ مکفوف (فاعلات) ۲ مقصور (فاعلان)

۳ محذوف (فاعلن) ۴ مسبغ (فاعلیان) ۵ مسلوخ (فاع) ۶ مطموس (فع)

بیت مثنوی مقصور (مفاعیل فاعلان مفاعیل فاعلان):

صبادوش آورید بمن بوی زلف یار جهان گشت مشکبوی ز زلفین آن نگار

*

بیت مثنوی، اخر ب صدرین سالم ضربین (مفعول فاع لاتن مفعول فاع لاتن):

ای رایت رفیعت بنیاد نظم عالم وی گوهر شریفت مقصود نسل آدم

*

جانا مرا چه سوزی چون بال و پر ندارم
خون دلم چه ریزی چون دل دگر ندارم
(عطارد)

*

اخر ب مقصور (مفعول فاع لاتن مفعول فاعلان):

ای عید دین و دولت عیدت خجسته باد
ایامت از حوادث ایام رسته باد

*

اخر ب محذوف

مست شبانه بودم و افتاده بی خبر دی در وثاق خویش که دلبر بکوفت در
مفعول فاع لاتن مفعول فاعلن مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

*

اخر ب مسبغ حشو (مفعول فاعلیان مفعول فاعلیان):

ای ماه خند خندان ای سرو ناز نازان

با روی تن درستان با چشم درد مندان

*

بیت مثنوی اخر ب مکفوف محذوف (مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن):

خاکم بسر زغصه اگر خاک سر کنم خاک وطن که رفت چه خاک بی سر کنم
(عشقی)

*

هر باغبان که گل بسوی برزن آورد شیراز را دوباره بیاد من آورد
(دکتر صورتگر)

(فرسوده شد ز گردش ایام پیکرم جز مرگ آرزوی دگر نیست در سرم)

«دکتر نورانی وصال»

ای روشنی دیده روشن چگونه ای من بی تو تیره روز تو بی من چگونه ای

«فیضی دکنی»

*

شادی ندارد آنکه ندارد بدل غمی آنرا که نیست عالم غم نیست عالمی

«جلال همائی»

ای باد صبح دم زدم روح پروری خوشخو چونو بهاری و خوشبو چونو غنبری

«ابوالفرج رونی»

*

تا هستم ای رفیق ندانی که کیستم وقتی سراغ وقت من آئی که نیستم

«شهریار»

اخر ب مکفوف مقصور (مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان):

ای خواه مرا به جاقصد تو نبود جز طبع خویش را بتوبر کردم از مون

«منجیک ترمزی»

*

باد و خورشید پیر زنی گفت وقت کار کاوخ زینبه ریشتم موی شد سپید

«پروین اعتصامی»

☆

دیدم همان فسو نگر مژگان سیاه بود بازش هزار راز نهان در نگاه بود

«سیمین بهبهانی»

*

اشکم ز سر گذشت و همان سوزشم بجاست

در حیرتم که سوختن من در آب چیست

«وصال شیرازی»

بیت اخرب محذوف عروض مقصور ضرب :

گر دون بدر دورنج مرا کشته بودا کر

پیوند عمر من نشدی نظم جان فزای

«مسعود سعد سلمان»

✱

اخر ب مكفوف مقصور (مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان):

خیزای بت بهشتی و آن جام می بیار کاردی بهشت کرد جهان را بهشت وار

«عمیق بخارائی»

✱

ای آنکه در جهان ز تو سری نهان نماند

با عدل تو نشان ستم در جهان نماند

(رشید و طواط)

☆

بیت مثنی اخرب مكفوف محذوف (مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان):

گفتم بره ببینم و دامن بگیرمش کای رشك آفتاب جمال منیر تو

(سعدی)

☆

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

«حافظ»

تبصرة :

در این بحر مراقبت است میان نون فاعلاتن و میم مفاعیلن که بعد از

آن آید و در هر حال یکی از این دو را باید ساقط کرد و یکی را ثابت داشت لیکن هیچگاه هر دو با هم جمع یا ساقط نکردد.



(۶- بحر مقتضب)

اجزاء آن از اصل مفعولات مستفعلن دو بار فاعلات مفتعلن آید و از احیف این بحر ۴ است: ۱ طی ۲ خبن ۳ قطع ۴ رفع
اجزاء منشعبه آن از اصل مفعولات ۳ تا است: ۱ مطوی (فاعلات)
۲ مخبون (مفاعیل) ۳ مرفوع (مفعول) و از اصل مستفعلن دو میباشد:
۱ مطوی (مفتعلن) ۲ مقطوع (مفعولن)

*

بحر مقتضب مثنی مطوی (فاعلات مفتعلن فاعلات مفتعلن):

تا بدید طرف چمن عکس روی یاسمنش
از حیای عارض اوشد زلاله یاس منش
«سلمان ساوجی»

*

بحر مقتضب مطوی مقطوع (فاعلات مفعولن فاعلات مفعولن):

وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی
حاصل از حیات ایجان یکدم است تادانی
«حافظ»

همچو شمع میسوزم، همچو ابر میگیریم
همچو بحر میجوشم تا کجا رسد کارم
«عطار نیشابوری»

*

بیت مربع مطوی (فاعلات مفتعلن ۲ بار):

ترك خو بروی مرا گو چرا نه خوش منشی

*

مربع مطوی مقطوع (فاعلات مفعولن ۲ بار):

از وفا چه بر کردی چون مرا سمر کردی

*

مربع مخبون (مفاعیل مفتعلن ۲ بار):

همی دل زمن ببرد یکی کودک سفری

*

مربع مطوی سالم ضرب و عروض (فاعلات مستفعلن ۲ بار)

دست بازدار از دام ورنه جان زتن بگسلم

*

مسدس مطوی (فاعلات مفتعلن فاعلان):

آن بزرگوار ملك فضل كرد در گذشت آنچه زمن دیده بود

*

(۷- بحر مجتث)

اجزاء این بحر از اصل مستفعلن فاعلاتن چهار بار مفاعلهن فاعلاتن است.

از احیفی که در این بحر آید ۹ می باشد: ۱ خبن ۲ شکل ۳ قصر

۴ حذف ۵ رفع ۶ جحف ۷ اسباغ ۸ تشعیث ۹ صلم

اجزاء آن از اصل مستفعلن ۳ تاست.

۱ مخبون (مفاع لن) ۲ مرفوع (فاع لن) ۳ مشکول (مفاع ل) واجزائش
از اصل فاعلاتن ۹ میباشد:

۱ - مخبون (فاعلاتن)

۲ - مشکول (فعالات) بضم تاء

۳ - مخبون مقصور «فعالن»

۴ - محذوف مخبون «فعلن»

۵ اصلم «فع لن»

۶ - اصلم مسبغ «فع لان»

۷ - مشعث «مفعولن»

۸ - مجحوف «فع»

۹ - مجحوف مسبغ «فاع»

*

(مثالهای بحر مجتث)

بیت تمام بحر مجتث ۱ «مفاعلن فاعلاتن ۴ بار»:

سوار من بسفر شد نگار من بسفر شد دلم که فتنه او بود باز زیر و زبر شد

*

بر آتش تو نشستیم و دودشوق بر آمد تو ساعتی نشستستی که آتشی بنشانی

«سعدی»

هزار جهد بکردم که سر عشق بپوشم نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم

*

بیت مربع مخبون (مفاعلن فاعلاتن ۲ بار):

جفا مکن که نباید رهی مکش که نشاید

*

بیت مریع مقصور (مفاعِلن فاعِلان ۲ بار):

دلَم بتو هست شاد ترا ز من نیست یاد

*

بیت مَثْمَن مَخْبُون مجحوف (مفاعِلن فعلاَتَن مفاعِلن فع):

اسیر محنت آن روی چون نگارم بکرد فرقت او تلخ روز گسارم

بیت مَثْمَن مَخْبُون اصلم (مفاعِلن فعلاَتَن مفاعِلن فع لن):

ز جان کلام تو دلجو تر است و نیکوتر

دم تو از نفس باد صبح دلجو تر

«اهلی شیرازی»

*

ابیات مَثْمَن محذوف مَخْبُون «مفاعِلن فعلاَتَن مفاعِلن فع لن»:

چهار چیز شد آئین مردم هنری که مردم هنری زین چهار نیست بری

«انوری»

*

چو ماه یکشنبه بنهفت چهره از نظرم

مه دوهفته در آمد بتهنیت زدرم

«ظهیر فاریابی»

بیت مَخْبُون عروض اصلم ضرب :

در این زمانه که دلبستگی است حاصل او

همه کشایشی از چشمه جگر دیدم

«کمال الدین اسمعیل»

*

ابیات مَثْمَن مَخْبُون اصلم «مفاعِلن فعلاَتَن مفاعِلن فع لن»:

بباغ بلبل ازین پس نوای ما گوید حدیث عشق شکر ریز جانفز را گوید

*

بیابیا که ز شوق دلم بجوش آمد بر فت تلخی حفظ چو شهید نوش آمد
«مولوی»

*

دل رمیده ما شکوه از وطن دارد عقیق مادل پر خونی از یمن دارد
«صائب تبریزی»
بیت مثنی‌مخبون مقصور «مفاعلهن فعلاتن مفاعلهن فعلاّن».

نشسته در دل خاکم بیاد دوست هنوز
دل گداخته را آرزوی اوست هنوز
«امیری فیروز کوهی»

*

ستوروار بدینسان گذاشتم همه عمر که برده گشته فرزندم واسیر عیال
(کسانی مروزی)

*

اگر محول حال جهانیان نه قضاست چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست
(انوری)

*

بنوبت اند ملوک اندرین سپنج سرای
کنونکه نوبت تست ایملک بعدل گرای
«سعدی»

*

بیت مثنی‌مشعث اصلم مسبغ عروض مقصور ضرب:

بر من آمد خورشید نیکوان شیگیر
بقد چو سرو بلند و برخ چو بدرمنیر
مفاعلهن مفعولن مفاعلهن فعلاّن مفاعلهن فعلاتن مفاعلهن فعلاّن

بیت مثنی مجحوف مسبغ (مفاعِلن فعلاَتِن مفاعِلن فاع):

بکاست صابری و آب دیده بفرود دل از نشاط تنهی گشت و تن بفرسود

*

بیت مسدس مخبون (مفاعِلن فعلاَتِن مفاعِلن):

بهار بود بچشم خزان و دی که شاد بود برویم نگارمن

*

تبصره:

بعضی از عروضیان در ابیات مجحوف عروض و ضرب تصرفی کرده و با اضافه کردن فع برما قبل آن بیت مثنی مجحوف را بصورت مسدس موسع درمیآوردند. توسیع در این بحر (مفاعلاتن) است. همچنین بیت مجحوف مسبغ را با اضافه کردن فاع برما قبل از مثنی بمسدس مضفی تبدیل میکنند. ضرب مضفی مفاعلاتان میباشد.

*

۸ «بحر سریع»

اجزاء بحر سریع از اصل مستفعِلن مستفعِلن مفعولات دوبار مفتعلن مفتعلن فاعلات است. از احیقی که در این بحر آید عبارتند از:

۱ - خبن ۲ طی ۳ قطع ۴ خبل ۵ وقف ۶ کشف ۷ حذ

اجزاء آن از اصل مستفعِلن ۴ است:

۱ مطوی (مفتعلن) ۲ مخبون (مفاعِلن) ۳ مقطوع (مفعولن) ۴ مخبول

«فعلتن» و از اصل مفعولات شامل چهار زحاف است:

۱ - مطوی مشکوف «فاعِلن»

۲ - مطوی موقوف «فاعِلان»

۳ - مخبون مطوی مشکوف «فعلِن»

۴ - احذ «فعِلن»

*

نمونه بیت مطوی موقوف «مفتعلن مفتعلن فاعلان»:

نقش طبیعی سترد روزگار نقش الهی نتواند سترد

*

بیت مخبون مطوی مکشوف (مستفعلن مستفعلن فعلن):

از عشق اومن در جهان سمرم میسوزد از هجران او جگرم

☆

بحر سریع مطوی موقوف (مفتعلن مفتعلن فاعلان):

وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز
(سعدی)

☆

عمر بخوشنودی دلها گذار تاز تو خوشنود بود کردگار
(از مخزن الاسرار نظامی)

☆

صبح نتابیده هنوز آفتاب وانشده دیده نرگس ز خواب
(ایرج میرزا)

☆

زنده کدامست بر هوشیار آنکه بمیرد بسر کوی یار
(سعدی)

*

صبر رباید زدلم عشق یار عشق رباید زدل من قرار

☆

شاهد باغ است درخت جوان پیر شود بشکندش باغبان
(نظامی)

مطوی مکشوف (مفتعلن مفتعلن فاعلن):

چند نهان داری آن خنده را آن مه زینده فرخنده را
(مولوی)



يك سر مودر همه اعضای من نیست بفرمان من ایوای من
(امیری فیروز کوهی)



هر که چنین پا نهد از حد بدر اشتر او موش شود ای پسر
«علی اصغر حکمت»



هر که بجان کشته جانان شود زنده جاوید به ارکان شود
«مولوی»



عاشق روی چو قمر گشته ام مست لبان چو شکر گشته ام



آینه ام راز درون مرا نیک توان دید زسیمای من



۹ (بحر غریب)

از جمله بحور تازه ایست که آنرا بحر جدید نیز میگویند. اجزاء آن
از اصل (فاعلاتن فاعلاتن مستفع لَن) دو بار فاعلاتن فاعلاتن مفاعِلن آید
بیت مسدس مخبون (فاعلاتن فاعلاتن مفاعِلن):

اجلار از گل من گل بر آورد گل من بار هوایت بر آورد
«سلمان ساوجی»



ملکا تیغ تو مرید سگال را بخورد همچو غضنفر شغال را



بیت مربع بحر غریب (فعلاتن مفاعلن):

دل من می چرا بری چون غم من نمی خوری



۱۰ « بحر قریب »

بحر قریب نیز از جمله بحور مستحدث است و اجزاء آن از اصل
(مفاعیلن مفاعیلن - فاعلاتن) دوبار مفاعیل مفاعیل فاعلاتن آید.
از احیف این بحر ۷ است:

۱ قبض ۲ کف ۳ قصر ۴ حذف ۵ خرم ۶ خرب ۷ سلخ

اجزاء منشعبه آن از اصل مفاعیلن ۴ است:

۱ مکفوف (مفاعیل) ۲ اخرب (مفعول) ۳ اخرم (مفعولن) ۴ مقبوض
(مفاعلن) و از اصل فاعلاتن سه است:

۱- مقصور (فاعلان) ۲- محذوف (فاعلن) ۳ مسلوخ (فع)



بیت مکفوف مقصور (مفاعیل مفاعیل فاعلان):

فغان زان سر زلفین تابدار فرو هشته زیسا قوت آبدار

مکفوف مقصور عروض محذوف ضرب:

غریبی بیلامبتلا شدست چه باشد که مر اورا رها کنی



اخر ب مكفوف صحيح ضرب وعروض (مفعول مفاعيل فاعلان):

تا ملك جهان پايدار باشد فرمان ده او شهريار باشد
(انورى)

*

اخر ب مكفوف مقصور (مفعول مفاعيل فاعلان):

كو آصف چم گو بيا بين بر تخت سليمان راستين
(انورى)

*

بيت مسدس مقصور (مفاعيل مفاعيل فاعلان):

نهان کرد بياقوت لب دهان عيان کرد بعقد کمر ميان
(سلمان ساوجي)

☆

اخر ب مكفوف سالم ضرب وعروض (مفعول مفاعيل فاعلان):

تاطبع رهى برقرار باشد مداح در شهريار باشد

*

۱۱ «بحر خفيف»

بحر خفيف از بحر قديم است واجزاء آن از اصل فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن (دوبار فاعلاتن مفاعيلن فاعلاتن) آيد از احيف اين بحر ۷ است:
۱ - خبن ۲ قصر ۳ صل ۴ حذف ۵ تشعيث ۶ جحف ۷ اسباغ
و از اصل فاعلاتن ۸ جزء بيرون آيد:

۱- مخبون (فاعلاتن)

۲- مخبون محذوف (فعلن)

۳- اصلم (فع لن)

۴ - مخبون مقصور (فعالن)

۵ - اصلم مسبغ (فع لان)

۶ - مشعث (مفعولن)

۷ - مجحوف (فع)

۸ - مجحوف مسبغ (فاع):



از اصل مستفع لن فقط زحاف خبن (مفاع لن) صادر گردد.



بیت مخبون (فاعلاتن مفاع لن فعالتن)

صنما طاقت فراق ندارم^۱ جز بوصل تو اتفاق ندارم



بیت مخبون مقصور (فاعلاتن مفاع لن فعالن):

دوش مرغی بصبح مینالید عقل و صبرم ببرد و دانش و هوش
(سعدی)



بیت مخبون مقصور (فاعلاتن مفاع لن فعالن):

دوش سلطان چرخ آینه فام آنکه دستور شاه راست غلام



بیت اصلم مسبغ (فاعلاتن مفاع لن فع لان):

چیست این ناله و فغان در شهر چیست این شور و فتنه در بازار
(اوحدی مراغه‌ای)



بیت اصلم (فاعلاتن مفاعیلن فع لن):

بابدان کم نشین که درمائی خو پذیراست نفس انسانی

*

ای بلای دل آفت رایم تاکی از هجر تو بفرسایم
(رشید یاسمی)

۱۲ «بحر مشاکل»

بحر اخیر یا مشاکل از بحر مستحدث است و اشعار فہلوی در این وزن بیش از اشعار پارسی است. اجزاء آن از اصل فاعلاتن مفاعیلن دو بار (فاعلات مفاعیل مفاعیل) است.

بیت مکفوف مقصور (فاعلات مفاعیل مفاعیل):

ای نگار سیه چشم سیه موی سرو قد نکو روی نکو گوی

☆

بیت مثنی مکفوف مقصور (فاعلات مفاعیل فاعلات مفاعیل):

خیز و طرف چمن گیر با حریف سمن روی
گاہ سنبل تر چین گاہ شاخ سمن بوی
(جامی)

☆

کار جان زغم عشقت ای نگار بسامان هست چون سر زلفین دلربا ت پریشان

*

تبصره:

همانطور که وزن (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) هزج مسدس محذوف است (فاع لاتن مفاعیلن فعولن) وزن مشا کل محذوف است و بهیچوجه نمیتوان دو بحر را درهم آمیخت و بردو وزن مختلف شعر گفت. نظامی در خسرو و شیرین و فخرالدین اسعد گرگانی در ویس و رامین اینقاعده را رعایت کرده و فاع لاتن را بجای مفاعیلن نیاورده اند.

۱۳ «بحر متقارب»

بنای بحر متقارب بر خماسی مجرد است و اجزاء آن چهار بار فعولن میباشد. از احیف این بحر عبارتند از:

۱- قبض ۲- قصر ۳- ثلم ۴- ثرم ۵- حذف ۶- بتر

۱- مقبوض (فعول) بضم لام

۲- مقصور (فعول)

۳- اثلیم (فع لن)

۴- اثرم (فعل) بضم لام

۵- محذوف (فعل)

۶- ابتر (فع)

بحر متقارب مثنی سائیم (فعولن فعولن فعولن فعولن):

زهی لشکرت کوه و صحرای گرفته سپاه تو پستی و بالا گرفتار
(رشید و طواط)



بیا موزمت کیمیای سعادت زهم صحبت بدجدائی ، جدائی
(حافظ)

☆

مثنیٰ سالم (فعولن فعولن فعولن فعولن):

چو بر رخش اندیشه زین میگذارم

قدم در بهشت برین میگذارم
(دکتر حمیدی)

*

بحر متقارب مثنیٰ مقصور (فعولن فعولن فعولن فعول):

بر آمد ز قلب دولشکر خروش رسید آسمان را قیامت بگوش
(از اسکندرنامه نظامی)

*

اگر باده نوشی بیمانه نوش بآئین مردان فرزانه نوش
(بهار)

*

بگوش من آید ز پیری نهیب چو بینم که مویم سپیدی گرفت
(دکتر صورتگر)

☆

همه کار گیتی بود بر قرار چو بادین و دانش بود شهریار
(رشیدالدین وطواط)

☆

بدوران محمود ایران مدار سخنور بسی بود در روزگار
(مسرور)

☆

تو آن راد مردی که آزاده وار پیا خاستی در بر روزگار
(ثامنی)

مقارِب مَثَمَن محذوف (فعولن فعولن فعولن فعل):

چو خشم آیدت بر گناه کسی تحمل کنش در عقوبت بسی
(سعدی)



خداوند مردی ورای و هنر بدو شادمان مهتران سر بسر
(فردوسی)
خردمند گوید که هراختری بود بیکران عالم دیگری
(دکتر مهرده)



مَثَمَن مقصور (فعولن فعولن فعولن فعل):

من آن گوهرم بخت ناسازگار مرا بسته برگردن روزگار
(منسوب بفردوسی)



خرد شاه را برترین افسر است هوش و دانشش نیکتر لشکر است
(اسدی طوسی)



اگر چه بود میزبان خوش زبان
پزشکی نه خوب آید از میزبان



بسی دیو داری تو اندر کمین چو اندوه و نومیدی و آزو کین
(رشید یاسمی)

۱۴ (بحر متدارك)

اجزاء این بحر چهار بار فاعلن فاعلن است.

بحر متدارك سالم (فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن):

خیز و این دفترت نزد سرهنگ بر

تا خوری از هنر هات و فرهنگ بر



بیت مثنیٰ مخیون (فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن):

چورخت نبود گل باغ ارم چو قدت نبود قد سرو چمن



بیت مثنیٰ مقطوع (فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن):

تا کی ما را در غم داری تا کی بر ما آری خواری



(بحوری که شاعران پارسی سرا کمتر بدان توجه کرده اند):

بحر طویل سالم (فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن):

باحسان توئی حاتم ، بر فعت توئی کسری

بفرمان توئی آصف ، بپرهان توئی عیسی

(سلمان ساوجی)



بکویت شبی خفتم چومویت بر آشفتم

زدیده گهر سفتم غم دل بتو گفتم

(فرصت الدوله شیرازی)

بحر طویل مقبوض (فعولن مفاعیلن فعولن مفاعلن):

بکویت نمیدانم چه خاکِ بستر کنم

زاشک دو چشم خود زمین بسکه تر کنم



بحر مدید سالم (فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلن):

دل ز هجرت ای صنم خون خود را میخورد

جان بدستت ای پسر جامه تن می‌درد

(جامی)



در خمارم ساقیا ساغری ده از میم

دلفگارم مطربا نغمه‌ای زن از نیم



بحر بسیط سالم (مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن):

چون خار و خس روز و شب افتاده‌ام در رهت

باشد که بر حال من افتد نظر ناگهت

(جامی)



گر نرخ يك بوسه‌ات صد جان بود ای صنم

در کیش ما عاشقان ارزان بود ای صنم



ای باو صالت دلم شادان زدور فلک

هجر تو بر خاطر من چون بر جراحت نمک



بحر بسیط مخبون (مستفعلن فعْلان مستفعلن فعْلان):

اشتر بشعر عرب در حالتست و طرب
گر ذوق نیست ترا کثر طبع جانوری
(سعدی)



ای زلف دلبر من آشفته و دژ می چون روز من سیهی چون قائم بخمی



روزم سیاه چرا گرتو سیاه خطی اشکم عقیق چرا گرتو عقیق لبی



بحر وافر مثنی سالم (مفاعلتن ۸ بار):

چه شد صنما که سوی کسی بچشم وفانمی نگری
زرسم جفا نمیکذری طریق و فانمی سپری
(سیفی)



بحر وافر مربع (مفاعلتن ۴ بار):

بدی چه کنی بجای کسی که او نکند بجای تو بد
(نصیرالدین طوسی)

بحر کامل مثنی سالم (متفاعلن ۸ بار):

شودم جراحت سینه به ، زعنایت تو اگر بمن
دوسه قطره مشک ترا یصنم، ز ترشح قلمی رسد
(غبار همدانی)



چکنم اگر نکنم نظر بجمال یازم منبری
بشکنج طره گیسوئی بجبین ماه منوری
(دکتر حمیدی)

*

کامل مسدس (متفاعلن ۶ بار):

چه کند شمن چو جدا شود شمن از صنم
بجز آنکه روز و شبان نشسته بود بغم

☆

(بخش سوم قافیه)

فصل اول - در قافیه و توابع آن.

تعریف. قافیه عبارتست از مجموع الفاظ مشابه الاواخر و متغایر المعنی که در اواخر مصاریع یا ابیات تکرار میشود.
قافیه ممکن است يك يادو يا چند حرف باشد. در قطعه زیر الفاظ قوافی بنظم در آمده:

«قافیه در اصل يك حرف است و هشت آنرا تبع
چارپیش و چارپس او نقطه آنها دایره»
«حرف تأسیس و دخیل و قید و ردف آنکه روی
بعد از آن وصل و خروج است و مزید و نایره»

*

۱ روی - آخرین حرف اصلی از الفاظ متشابه الاواخر و متغایر المعانی است
مانند حرف ز در این بیت :

باد و برق است گوئی شب و روز نیکبختی ربای و عشرت سوز
(رشید یاسمی)

حروفی که قبل از روی آید چهار است:

۱ تأسیس - الفی است که قبل از روی باشد مشروط بر آنکه حرفی

متحرك بين روى والـف تأسيس قرار كيرد مانند الف در كلمات شمایل
و قبایل بیت زیر:

(چشم بدت دورای بدیع شمایل ماه من و شمع جمع و میر قبایل)
(سعدی)

۲ دخیل - حرف متحر کی است که بین الف تأسیس و روی واقع
میشود. در شعر پارسی تکرار دخیل و رعایت الف تأسیس ضرورتی ندارد.
۳ قید - قید حرف ساکنی است غیر از حرف مدولین که ماقبل روی آید
تعداد این حروف ۱۰ میباشد و جملگی در این شعر جمع شده:

(باو خاورا زاوسین و شین غین وفا و نون وها میدان یقین)
اگر بنای قافیه بر کلمات عربی نهند و پیش از روی واو یا یائی ما
قبل مفتوح آید آن واو یا یاء هم حرف روی باشد مانند واو و یاء در کلمات
(قوس-قیس) و او ماقبل مفتوح بعقیده شمس قیس جز (نوک بمعنی تیزی
سر سنان و سر قلم) و یاء ماقبل مفتوح جز (پیک) نیست و بهیچوجه نباید حرف
ردف را با حرف قید درهم آمیخت چنانکه شاعری گفته است:

هر وزیر و مفتی و شاعر که او طوسی بود چون نظام الملک و غزالی و فردوسی بود
اگر شاعر در تبدیل حرف قید بحرفی دیگر ناچار گردد باید قرب مخارج
حروف را در نظر بگیرد تا قبح آن کمتر نماید چنانکه فردوسی گفته است
چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی

۴ ردف - هر الف و واو و یاء که ماقبل روی بیاید آن را ردف خوانند
و آن قافیه را مردف مشروط بر آنکه ماقبل او مضموم و ماقبل یاء مکسور
و ماقبل الف مفتوح باشد. ضمه ماقبل او در فارسی دو نوع است ۱ مشبعه
(حور - سور) ۲ ملینه (روز - یوز) کسره ماقبل یاء نیز بر دو نوع مشبعه

مانند (نیل) و ملینه مانند (دیر) تقسیم میشود. شعرای متقدم متحرك بضمه مشبعه را (مرفوع معروف) خوانده اند و متحرك بضمه ملینه را (مرفوع مجهول) همچنین متحرك بكسره مشبعه و كسره ملینه را بترتیب مكسور معروف و مكسور مجهول خوانند. بطوریکه گذشت هر حرف ساکن غیر از حرف مدولین که ماقبل روی آید حرف قید گفته میشود و چون ماقبل حرف قید یکی از حروف مدولین آید حرف قید را ردف زائد گویند و ماقبل آن را ردف اصلی. حروف ردف اصلی (ا- و- ی) میباشد.

ردف زائد دو نوع است: ۱ ردف زائد مفرد ۲ ردف زائد مرکب
ردف زائد مفرد حرفی است ساکن که ماقبل روی در آید و از حروف قید و ردف اصلی نباشد مانند فردوس و علم و عقل که سین در فردوس و هم در علم و لام در عقل روی است و ماقبل هر يك از این حروف ردف زائد است
ردف زائد مرکب حرفی است که قبل از حرف روی مفرد و بعد از ردف اصلی باشد حروف ردف زائد عبارتند از (خ- ر- س- ش- ف- ن) که شاعری آنها را در این بیت جمع کرده:

(ردف زائد شش بودای ذی فنون خاوراوسین و شین وفا و نون)
 وادبا این حروف را در دو کلمه (شرف سخن) جمع کرده اند.

*

در اشعار مردف التزام ارداف زاید و اصلی لازم است. چون نظر در حال ردف بعد از فراغت از حال روی است آنرا ردف خوانند زیرا ردف در لغت بمعنی در پی هم در آمدن میباشد.

میان مكسور معروف و مكسور مجهول در قوافی نباید جمع کرد زیرا یاء در مكسور معروف اصلی و در مكسور مجهول منقلب از الف است از این

جهت آنرا با کلمات معالیه عربی میتوان آورد جمع بین مرفوع معروف و مرفوع مجهول را اغلب شعرا جایز دانسته‌اند.

تبصره - بیت مردف (بتشدیدال) بیتمی است که در آن کلمه‌ئی مستقل و منفصل از قافیه بعد از اتمام آن در لفظ آید و شعر در وزن و معنی بدان محتاج باشد مانند کلمه باشد در این بیت:

هر که را با خط سبزت سر سودا باشد پای از این دایره بیرون نهد تا باشد
ردیف را (حاجب) گفته‌اند. حاجب کلمه‌ئی باشد که پیش از قافیه مکرر شود مانند کلمه داری در این رباعی :

ای شاه زمین بر آسمان داری تخت

سستست عدوتاتو کمان داری سخت

حمله سبک آری و گران داری رخت

پیری تو بتدبیر و جوان داری بخت

(امیر معزی)

*

چهار حرف نیز پس از روی آید:

۱ وصل - حرفی است که روی بدان متصل گردد و بلافاصله پس از آن در آید: حروف وصل در اشعار پارسی (الف - ذ - گ - ه - ی - حروف اضافه - حروف جمع - حروف مصدر - حروف تصغیر - حروف (رابطه) مانند (ی - الف) در اشعار زیر :

خوش بود یاری و یاری بر کنار سبزه زاری

مهر بانان روی در هم وز حسودان بر کناری

*

نو بهار آمد و آورد گل و یاسمن باغ همچون تبت و راغ بسان عدنا
 ۲ خروج - حرفی است که بحرف وصل پیوندد و از آنجهت خروج
 گفته شد که شاعر از حرف وصل بواسطه آن تجاوز تواند کرد و بیرون
 تواند گذشت. مانند میم در کلمات (دادیم - افتادیم):

(روز اول که رخ بره دادیم بیکی خاك توده افتادیم)
 ۳ مزید - مزید حرفی است که پس از خروج آید - از آنجهت مزید
 گفته شد که اقصی غایت حروف قافیه در اشعار تازی حرف خروج
 است و چون در اشعار عجم حرفی بر آن اضافه کردند مزید خوانده
 میشود.

۴ - نایر - آنستکه حرف مزید بدان پیوندد. اصل این اسم از نوار
 (بمعنی رمیدن) است و آتش را بهمین علت نار خوانند زیرا که در التهاب
 مضطرب و رمنده باشد. و چون این حرف از خروج که اقصی غایت حرف
 قافیه است بدو مرتبه دورتر میافتد آنرا نایر خوانند. حرف شین در آخر
 عروض و ضرب بیت زیر نایر است:

بکوبش گوهر نایاب دل گم گشته جوئیمش

بدامن خاك برداریم و زاشك دیده شوئیمش

*

فصل دوم - در حرکات قافیه

حرکات قافیه شش است: ۱ رس ۲ اشباع ۳ حذو ۴ توجیه ۵ مجری
 ۶ نفاذ ارس حرکات ماقبل الف تأسیس است و آن جز فته نتواند بود. چون
 این حرکات بتبعیت الف در عداد حرکات قافیه میآید مثل آنستکه بر
 پوشیدگی خود را بقافیه می بندد. زیرا ارس در لغت بمعنی ابتدا کردن چیزی

است بر سبیل پوشیدگی .

۲ اشباع - حرکت دخیل است و بحکم آنکه از حروف قافیه آنچه پیش از روی آید جز (تأسیس - دخیل - ردف) نیست و تأسیس و ردف هر دو ساکنند پس چون مخالف نظائر خویش آمده حرکت آنرا اشباع خوانند حرکت دخیل را در قوافی موصول اشباع و در قوافی مقید، توجیه گویند.

۳ حذو حرکت ما قبل ردف است حرکت ما قبل **قید** را هم حذو گویند و مانند حرکت ما قبل ردف رعایت تکرار حذو در قوافی از واجبات است مگر وقتی که حرف وصل بدان پیوندد چه در آن موقع اختلاف حذو جایز است مثل اینکه بسته و شسته را با هم قافیه نمایند.

۴ توجیه - حرکت ما قبل روی ساکن است و روی ساکن را مقید خوانند یعنی از حرکت باز داشته . توجیه در لغت بمعنی گردانیدن کسی بود بسوی چیزی و اختلاف توجیه در هیچ مورد جایز نباشد . اگر روی موصول باشد حرکت ما قبل آنرا توجیه نگویند .

۵ مجری - حرکت روی را گویند و این حرکت را از آنرو مجری خوانند که ابتدای جریان صوت در حرف وصل از حرکت روی است .

۶ نفاذ - حرکت وصل است وقتی بخروج پیوندد . حرکت وصل را از آنجهت نفاذ گویند که نفوذ صوت در حرف خروج ازوست و بدین اعتبار حرکات خروج و مزید نیز نفاذ گفته میشود . همچنین اگر نایر متحرك باشد حرکت آنرا هم نفاذ خوانند .

تبصره:

ادبا حروف اول حرکات قافیه را از جهت تسهیل در امر یادگیری اصطلاحات مزبور در دو کلمه (راحت من) جمع کرده اند و شاعری گفته است
رس و اشباع است و حذوای نیک زاد

باز توجیه است و مجری و نفاذ

*

فصل سوم - در حدود قوافی و انواع آن

قوافی را میتوان از نظر حرکات، پنج دسته تقسیم کرد.

۱ متکائوس - چهار متحرک و یک ساکن است و تکاوس در لغت بمعنی انبوهی است در بیت زیر الفاظ (بخوردی - نگردی) متکائوس است:

گر یار من غم دلم بخوردی زین بهترک بحال من نگردی

۲ متراکب - سه متحرک و یک ساکن است چون لفظ سمرم در این مصراع (از عشق تو من در جهان سمرم) تراکب بمعنی برهم نشستن است

۳ متدارک - دو متحرک و یک ساکن است مانند خرد

۴ متواتر - یک متحرک و یک ساکن است چون:

(بر آنی که غم بردل من گماری)

۵ مترادف - قافیه ایست که در آخر آن دو ساکن باشد مانند:

(دی با مداد عید که بر صدر روزگار)

*

انواع قوافی - حرف روی دو نوع است. مقید، مطلق

مقید آنستکه ساکن باشد و بحرف وصل نپیوندد.

مطلق آنستکه بحرف وصل متصل گردد.

روی مقید سه نوع است: مقید مجرد - مقید بحرف قید - مقید بردف

مقید مجرد - مانند: زهی بقاء تو دوران چرخ را مفخر
 مقید بحرف قید - مانند (هستم بجمالت آرزومند) که دال روی و نون قید
 و حرکت میم حذو است و در این قافیه دو حرف و حرکتی لازم است.
 مقید بردف خود دو نوع است: ردف اصلی چون (ای بهستی داده گیتی را
 کمال) مقید بردف زائد مانند (از سرمهر تو دلم برخواست) که در کلمه (خواست)
 تاء روی، سین ردف زائد، و الف ردف اصلی است همچنانکه در لفظ کمال
 نیز لام روی و الف ردف اصلی است.

روی مطلق ۱۲ نوع است:

- ۱ مطلق مجرد (سرمد - دشمنی) * ۲ مطلق بقید (بستم) ۳ مطلق بردف
 (دوستداری - افراخته) * * ۴ مطلق بخروج: (صنما تا بکف عشوه عشق تو دریم)
 ۵ مطلق بخروج و مزید: مانند (داستش - گفتیمش) ۶ مطلق بخروج و مزید و
 نائره مانند الفاظ «پروریمشان - آوریمشان» در این بیت:
 تا کی بخون دیده و دل پروریمشان تا کی زره روند و براه آوریمشان
 ۷ مطلق بقید و خروج:

تا ظن نبری که دل ز مهرت رستست

یا از طلب تو فارغ و آهستست

* از مطلق مجرد دو مثال ذکر شد یکی برای مطلق بحرف اطلاق و دیگری مطلق
 بحرف وصل
 ** از مطلق بردف نیز دو مثال یکی برای ردف اصلی و یکی برای ردف زائد آورده شد.

۸ مطلق بقید و خروج و مزید:

چهره دلبند لاله رنگستش غمزه دلدوز چون خد نگستش

۹ مطلق بقید و خروج و مزید و نایر:

سودای تو از سینه برون رفتنیست و آنکه سخن تو نیز نا گفتنیست

۱۰ مطلق بردف و خروج: «دارمی - دو ختمی ۱»

۱۱ مطلق بردف و خروج و مزید - خود دو نوع است مطلق بردف اصلی:

چون سرخ گل شکفته رخانستش بر سرخ گل زمشک نشانستش
مطلق بردف زائد:

رخ چوماه آراستستش کیسه زان پرخواستستش

۱۲ مطلق بردف و خروج و مزید و نایر - مطلق بردف اصلی «یارستمی»
مطلق بردف زاید «پرداختنیستش»

«فصل چهارم - در عیوب قوافی»

عیوب قوافی بنا بر آنچه استادان این فن گفته اند بهشت نوع تقسیم
میشود ۱ اقواء: «اختلاف حدو و توجیهست».
«الف» اختلاف حدو مانند:

هر وزیر و مفتی و شاعر که او طوسی بود

چون نظام الملك و غزالی و فردوسی بود

«ب» اختلاف توجیه چون:

از غصه هجران تودل پر دارم پیوسته از آن دیده بخون تر دارم

۲ اکفاء - اختلاف حرف روی است و تبدیل آن بحر فی که در مخرج

بدان نزدیک باشد مانند

«رو بجای آراندین کار احتیاط زانکه جز بر تو ندارم اعتماد»
 ۳ سناد در لغت بمعنی اختلاف و در شعر پارسی اختلاف رد فست مانند:
 «کنی ناخوش بما برزند گانی اگر از مادمی دوری گزینی»
 که ردی قافیه اول الف و قافیه دوم یاء است. اختلاف رد ف از اختلاف مجری
 قبیح تر است.

۴ ایطاء در لغت بمعنی قدم بر جای قدمی دیگر نهادن و در شعر باز گردانیدن
 قافیه ای است دوبار. ایطاء بر دو نوع جلی و خفی تقسیم میشود. ایطاء جلی
 مانند:

در این زمانه بتی نیست از تو نیکوتر نه بر تو بر شمنی از رهیت مشفق تر
 و ایطاء خفی مانند دانا - بینا آب - گلاب و غیره خلاصه آنکه ایطاء جلی
 تکرار قافیه است بطوری که این تکرار ظاهر و هویدا باشد. در ایطاء خفی
 این تکرار ظاهر نیست. بعضی ایطاء جلی را شایگان هم گفته اند و برخی
 دیگر شایگان را عیبی دیگر شمرده اند و گویند قافیۀ شایگان قافیه ایست
 متضمن الف و نون جمع مانند یاران، دوستان یا اینکه یاء و نون جمع در
 آن باشد مثل مؤمنین - مسلمین یا الف و نون فاعل چون رخشان - تابان
 یا الف و تاء جمع مثل صفات - مشکلات ... بعضی از شعراء که قافیۀ ایطاء
 یا شایگان استعمال کرده اند در آخر عذر خواهی نموده اند. مرحوم
 فرصت الدوله میگوید:

«ایطاء قوافی را اگر خورده کسی گیرد

گویند گذرازا این معنی بنگر بمضامینش

۵ مناقضه - تناقض در کلام منظوم یا منشور آنست که معنی دوم مناقض و

* بهمین صورت در درۀ نجفی آمده است

منافی اول باشد شاعری گوید :

«درمش بخشم بوسه ندهد جور کند

بدرم جامه که بوسه نفروشد بدرم»

وجه تناقضی که در این بیت ملاحظه میشود اینست که در مصراع اول ذکر بخشش درم کرده است و در مصراع دوم صحبت از بیع و شری نموده.

۶-تضمین - تضمین بر دو نوع است: **نوع اول** آنست که تمام معنی بیت اول به بیت دوم متعلق باشد و بر آن موقوف و آنرا مضمن خوانند. غالب اشعار مضمن نامطبوع و بر طبع گران است لیکن گاهی بعضی از این جنس بسیار بدیع و نادر آید چنانکه مسعود سعد گفته است :

جواد کفی ، عادل دلی ، که در قسمت

ز ظلم و بخل نیامد نصیب او الا

که جام باده بساقی دهد ز دست تهی

بتیغ سر بزند کلک را نکرده خطا

نوع دوم از تضمین آنست که شاعر بیتی یا مصراعی از شعر دیگران در شعر خویش درج کند و این نوع اگر در جای خویش قرار گیرد و در عذوبت و رونق ماقبل بیفزاید پسندیده است مانند این بیت رشید:

نمود تیغ تو آثار فتح و گفت فلك چنین نماید شمشیر خسروان آثار

که مصراع دوم از عنصری است. اگر گویند مثلی سایر در شعر خود تضمین کند آنرا ارسال المثل خوانند بلمعالی رازی گفته است :

نادیده روز کارم ، از آن رسم دان نیم

آری بروز گار شود مرد رسم دان

۷ تخلیع - آنستکه بر بحور مستثقل و اوزان ناخوش شعر گویند و از اختلاف اجزاء و تفاوت نظم ارکان احتراز نمایند چنانکه یکی از قدما گفته است:

ای بت من چرا همی سوزی مرا پس هر دمی می زنیم بی گنه
۸ عدول از جاده صواب - و این خود بر چند نوع است:

نوع اول: آنکه شاعر برای صحت وزن یا درستی قافیه لحنی بشعر خویش در آورد و خطای لفظی یا معنوی جایز دارد و بیشتر در اشعار عرب استعمال میشود. شاعر مفلک و صاحب سخن حاذق آنستکه در نظم خویش از شیوه نشر بلیغ عدول ننماید و از کلمات عربی و فارسی جز آنچه سلیس و متداول اهل فضل و آرا باب طبع است در شعر خود بکار نبرد. از جمله اینگونه تصرفات زاید استعمال زیادات، حذف، تغییر کلمات و حروف و صرف معانی از وجه صواب و استعمال الفاظ نامناسب است.

(الف) زیادات: چنانکه رودکی گفته است:

بودنی بود و می بیار اکنون رطل پر کن مگوی بیش سخون
که لفظ سخون بجای سخن آمده. همچنین الف در ابر، ابا، گوئیا همه از زیادات بیمعنی است از جمله زیادات قبیح تشدید مخفف است علی الخصوص در کلمات تازی زیرا دلالت میکند بر آنکه شاعر اصل آنکلمه را نمیدانسته است. خاقانی گوید:

(زان عقل بدو گفت که ای عمر عثمان

هم عمر خیامی هم عمر خطاب)

باید حرفی را که شاعر مشدد میسازد شایبه ادغامی در آن تصور توان کرد و این درسه مورد آمده یکی در حرف راء مانند:

۱ عمر در ره سه مورد با تشدید میم استعمال شده است.

(فلک در سایهٔ پر حواصل زمین زاپرطوطی کرد حاصل

که در کلمهٔ پر راء مشدد است و ناخوش نیست.

دوم در کلماتی که آخرش حرف غیر ملفوظ مانند دو-تو-نی-کی بسته و... باشد که حرکات ماقبل این واو و یاء و هاء را بما بعد آن پیوندند تا تشدید بوجد آید چون (دوماه شدای دوست که تو هجر گزیدی) **سوم** در عطف یاء در مورد اضافه:

(من و توایم نگارا که عشق و خوبی را

ز نعت لیلی و مجنون برون بریم همی)



جز در این سه مورد مشدد گردانیدن حروف ناپسندیده است و اگر واو (دو- تو) را ظاهر سازند از زیادات شعر بشمار میرود چنانکه معزی گفته است:

(دو چشم تو هستند فتان و جادو دل و دین نگهداشت باید زهر دو)

(ب) حذوف: تخفیف حرکات مشدد است چنانکه سنائی گوید:

(مصطفی را ز حال کرد آگاه یلمزون المطوعین ناگاه)

طاء مطوعین را که مشدد است مخفف آورده.

(ج) تغییر الفاظ از منتهج صواب - ابوشکور گفته است:

آب انگور و آب نیلو فل مر مرا از عبیر و مشک بدل

(د) خطاهای معنوی - استعمال کلمات در غیر مورد خود و بوجه

ناصواب است چنانکه رافعی گفته است:

معطی نشود مردم ممسك بتعاطی احور نشود دیده ازرق بتکحل

شاعر پنداشته است که **تعاطی** تفاعل است از اعطاء در صورتیکه تعاطی در

لغت عرب جرأت و اقدام است و از اعطاء مشتق نیست و اگر میگفت معطی نشود مردم ممسك بتسخی درست بود لیکن چون خواسته است مجانست معطی و تعاطی را رعایت کند شعر از لحاظ معنی نادرست شده است .

تبصره: از جنس زیادات و حذف آنچه مشهور و متداول گشته استعمال آن جایز است مانند (گروا گر) (مانا - همانا) (کنون - اکنون) و غیره.



نوع دوم: آنستکه ترکیبات ناخوش و استعارات بار دو تقدیم و تأخیرات نادرست و معانی واهی در شعر بکار برند مانند این بیت سنائی:

(زهره اندر حضيض نا پیدا گشته از نور خویش جمله جدا)

که زهره از نور خویش جدا نمیشود.

نوع سوم: آنستکه در بعضی از اوصاف مدح و هجا و غیر آن چندان غلو کنند که عقلا محال نمایند یا ترك ادب شرعی را مستلزم باشد چنانکه خاقانی گفته است:

(یوسف نجار کیست نوح دروگر که بود

تاز هنر دم زنند بر در امکان او)

(نوح نه بس علم داشت گر پدر من بدی = قنطره بستی بعلم بر سر طوفان او)

نوع چهارم: آنستکه در ابتدا و مطالع قصیده لفظی مستکره و سخنی ناخوش آرند و در هنگام سؤال و استعطای طریق ادب را رعایت نکنند و از نسیب و تشبیب بوجهی نیکو نقل ننمایند مطلع ناپسند مانند این بیت:

نیست ترادر زمانه هیچ نظیر هست بروی تو چشم خلق قریر

کلمه نیست، نباشد، نماند... در ابتدای قصائد زیبا نیست. ترك ادب در سؤال و استعطاف مانند:

چومن صاحب هنر در خدمت تو چرا باید که باشد ضایع و خوار
 که در بیت اخیر شاعر خود را مستحق همه گونه محبت میدانند و تقصیر در
 رعایت حق و اداء فضل را بمدوح نسبت میدهد.



(بخش چهارم = فن بدیع)

فصل اول - در تعریف این علم و محسنات کلام

تعریف - علم بدیع علمی است که شناخته میشود بآن وجوه تحسین
 کلام بعد از رعایت مطابقه کلام بامقصدی حال و رعایت وضوح دلالت بر معنی.
 اگر چه در این باره متکلفان شعرا اطناب کرده اند لیکن در این فصل
 بر آنچه مشهور و متداول متأخران از باب طبع است و فحول شعر اء و سخنوران
 آنرا معتبر شمرده اند اکتفا میکنیم:

۱ ایهام - ایهام در لغت بگمان افکندن است و در فن بدیع آنست که
 لفظی را که دارای دو معنی است استعمال نموده و معنی دور را اراده نمایند
 مانند:

در گوشه ای نشسته ام اکنون و همچنان

هستم ز دست مردم کی چند در عذاب

من در درابگویش نیارستمی شنید

اکنون بچشم خویش همی بینم این عقاب

که مراد از مردم کی چند معنی بعید آن که مردمك چشم است میباشد.

یا : (من ز قاضی یسار می جستم او بزرگی نمود و داد یمین)

شاعر از یسار مال و از یمین اراده سو گند کرده است.

۲ ایغال - آنستکه شاعر معنی را تمام بگوید چون بقافیه رسد
لفظی بیاورد که معنی بیت بدان مؤکدتر گردد مانند:

(آنکه بدرفشد چو مصقول آینه در آفتاب)

شك نیست که لمعان آینه مصقول در آفتاب بیشتر و تمامتر باشد و لکن معنی
بیت بذکر آفتاب احتیاج ندارد زیرا آن تشبیه مشبه را در روشنی و درخشیدن
بآینه مصقول تمام است و در این مصراع (آنکه بدرفشد چو تیغی نوزدوده بی نیام)
لفظ بی نیام لغو است زیرا دخالتی در درخشندگی ندارد و این جنس زیادات
بیفایده را در عیوب شعر **الغا** خوانند یعنی لغو و باطل آوردن.

۳ اغراق - آنستکه در اوصاف مدح و هجاء و غیر آن غلو کنند و مدایح
را بر حسب تفاوت درجات ممدوح بعد افراط و تفریط رسانند مانند:
(چون حلقه ربایند بنیزه تو بنیزه خال از رخ زنگی بر بائی شب یلدا
(عنصری)

۴ استعاره - نوعی از مجاز است و مجاز ضد حقیقت. **حقیقت** آنستکه
لفظی را در معنی مخصوص آن بکار برند مانند (دست بشمشیر بر دو پای پیش نهاد)
که الفاظ دست و پا در اصل وضع بمعنی آیند و عضو است.

مجاز آنستکه از حقیقت در گذرند و لفظ را بر معنی دیگر اطلاق
کنند که در اصل برای آن معنی وضع نشده لکن با حقیقت آن لفظ وجه
علاقه ای موجود باشد که بدان مناسبت مراد گوینده فهمیده شود مثل اینکه
مرد شجاع را (شیر) خوانند. مثال شعری:

برقی گرفته در کف و ابری بپیش روی

ماهی نهاده بر سر و چرخ بزی ران

بعضی از محققین معتقدند که اگر بین معنی اصلی کلمه و معنی مجازی آن
علاقه تشبیه باشد آنرا استعاره گویند و حاصل استعاره آنستکه مشبه را
عین مشبه به ادعا نمایند مانند :

مہش مشک ساوشکر می فروش دونه کس کمان کش دو گل داغ پوش



(دهن مملکت نخندد خوش تا سر تیغ تو نگرید زار)

۵ ارداف - از جمله کنایات است و کنایه آنستکه چون متکلم خواهد
که يك معنی از معانی مختلف بگوید معنی دیگر که از توابع ولوازم
معنی اول باشد بیاورد و از این لفظ بآن معنی اشاره کند. ظہیر گوید:
نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تابوسه بر رکاب غزل ارسلان زند
۶ استطراد - آنستکه شاعر وصفی بر يك نسق میآورد تا چون بآخر
رساند آنچه مقصود باشد از آن شعر بدان پیوندد و بدان اشاره کند. منجیک
ترمذی گفته است:

گو کرد سرخ خواست زهن سبز من پر یر
امروز اگر نیافتمی روی زرد می
گفتم که نیک بود که گو گرد سرخ خواست
گر نان خواجه خواستی از من چه کردمی
۷ ایجاز - آنستکه لفظ اندک باشد و معنی بسیار سنائی گوید:
تا بحشر ایدل ار ثنا گفتمی همه گفتمی چو مصطفی گفتمی
۸ اعتراض - آنستکه شاعر در اثنای بیت لفظی برای تمامی شعر
بیاورد که معنی بدان محتاج نباشد و آنرا **حشو** خوانند. حشو سه نوع
است (ملیح - متوسط - قبیح)

الف حشو ملیح آنستکه هر چند شعر در معنی بدان محتاج نباشد در عذوبت آن بیفزاید و رشید گفته است:

در محنت این زمانه بی فریاد دور از تو چنانم که بداندیش تو باد
(دور از تو) در این بیت حشو ملیح است .

ب حشو متوسط آنستکه آوردن و نیاوردن لفظی در شعر از لحاظ معنی بیت تفاوتی نکند رشیدالدین گوید :

زهجر روی تو ای دلربای سیمین تن
دلسم ندیدم ندم شد تنم عیدیل عنا
که (دلربای سیمین تن) در این بیت حشو متوسط است .

ج حشو قبیح - آنستکه استعمال لفظی بصحت و عذوبت شعر لطمه وارد آورد. شاعری گفته است:

گرمی نرسم بخدمت معذورم زیرا رمدم چشم و صداع سرم است
ذکر سرو چشم بارم و صداع حشو قبیح است.

۹ التفات - آنستکه چون شاعر از معنی خویش فارغ شد در تمام بیت بمعنی دیگر اشاره کند منجیک ترمذی گوید:

مارا جگر بتیر فراغ تو خسته شد ای صبر در فراق بتان نیک جوشنی
۱۰ اعنات : اعنات یا الزوم یا لایلزوم آنستکه شاعر حرف یا کلمه ای که التزام آن لازم نباشد التزام کند و در هر بیت یا مصراع آنرا مکرر گرداند مانند:

چون عارض تو ماه نباشد روشن مانند رخت گل نبود در گلشن
مژگانته می گذر کند از جوشن مانند سنان گیو در جنگ پشن*

* این رباعی از چهار شاعر است: عنصری، فرخی، عسجدی و فردوسی

*

چشم بدت دورای بدیع شمایل ماه من و شمع جمع و میر قبایل
جلوه کنان میروی و باز نیائی سرو ندیدم بدین صفت متمایل
(سعدی)

که در رباعی اول بحرف ش که ماقبل روی است و در شعر دوم بحرف
یا التزام شده است.

۱۱ بسط - آنستکه معنی را با الفاظ بسیار شرح دهند و بچند وجه
آنها مؤکد گردانند چنانکه اگر لفظی مشترك المعنی باشد بیان مراد
خویش از آن بکنند و اگر بتفسیری احتیاج افتد برای رفع اشتباه اشباعی آورند
پس استعارات و تشبیهات همه از جهت ایجاز است و ایغال و تکمیل و تبیین
و تفسیر و تقسیم و استطراد و تفریع ۱ و هر چه از این قبیل برای رفع اشتباه
استعمال کنند همه از قبیل بسط سخن است. مثال بسط ناپسند:

من و تو ایم من و تو، که در جهان نبود من و ترا بهنر جز من و تو یار و قرین
۱۲ تبیین و تفسیر ۲ - آنستکه شاعر چند صفت مجمل بشمارد آنکه
در بیت دیگر یاد مرصع بعد آنرا تفسیر و بیان کند. معنی گفته است:
در معر که بستاند و در بزم ببخشد ملکی بسواری و جهانی بسؤالی

*

۱۳ تجنیس الفاظ را مانند یکدیگر آوردن است و بر چند نوع تقسیم

- (۱) توضیح در مورد تکمیل، تبیین و تفسیر و تقسیم و تفریع پس از این خواهد آمد.
- (۲) صاحب حدائق السحر تفسیر را بخفی و جلی تقسیم میکند و گوید:
«تفسیر خفی چنان باشد که لفظ مبهم را که بتفسیر محتاج بود بوقت تفسیر باز آورده
نشود و پوشیده گذاشته آید» و در مورد تفسیر جلی گوید: «تفسیر جلی چنان باشد که
شاعر لفظی مبهم بگوید چنانکه بتفسیر محتاج بود بوقت تفسیر همان لفظ باز آرد و
تفسیر کند»

میشود و همه پسندیده و مستحسن باشد آنرا دلیل فصاحت و گواه اقتدار گوینده بر تنسيق سخن شمارند مشروط بر آنکه در هر بیت بیش از دو یا چهار لفظ از این جنس نیاید. اینک بشرح انواع آن میپردازیم:

الف تجنیس تام - آنستکه دو کلمه از لحاظ لفظ متفق و از لحاظ معنی مختلف باشند مانند: (

(مهر را بازمین چو کم شد مهر بوستان را پرید رنگ از چهر)
(دکتر علی آبادی)

ب تجنیس ناقص - در این نوع تجنیس کلمات متجانس در حروف متفق و در حرکات مختلفند قطران گوید:

پیاده شود دشمن از اسب دولت چوباشی بر اسب سعادت سوارا
بر اسب سعادت سواری و داری بدست اندرون از سعادت سوارا

※

سلمان ساوجی گوید:

مهر جمالت مرا مهر وفامی نهد درد فراقت مرا درد جفا میدهد
ج تجنیس زائد - آنستکه کلمه متجانس از حرف نظیر خود حرفی زیاد داشته باشد چون:

در حسرت رخسار توای زیباروی از ناله چونال گشتم از مویه چوموی
د تجنیس مرکب - آنستکه الفاظ متجانس یکی مفرد و دیگری مرکب یا هر دو مرکب باشد چون:

سروبالائی که دارد بر سر سرو آفتاب

آفت دلهاست و ندر دیدگان زان آفت آب

*

اهلی شیرازی گوید :

خواجه در ابریشم و ما در گلیم عاقبت ایـدل همه یکسر گلیم
هـ تجنیس مزدوج (۱) در این نوع تجنیس کلمات متجانس
بایکدیگر متشابه اند چون:

هست شکر باریاقوت توای عیار یار
نیست کس را نزد آن یاقوت شکر بار بار

*

افتاد مرا بادل مکار توکار و افکند درین دلم دو گلنار تونار
من مانده خجل به پیش گلزار توزار

با اینهمه در دو چشم خونخوار توخوار
و تجنیس مطرف - آنستکه متجانسان در جمله حروف متفق
باشند بجز در حرف طرف یعنی حرف آخرین کلمه چنانکه معزی گفته
است:

(از شرار تیغ بودی بادساران را شراب
وز طعان رمح بودی خاکساران را طعام)

*

و چون هر دو کلمه در ترکیب متقارب باشند آنرا **اشتقاق و اقتضاب** خوانند
چون:

نوای توای خوب چهر نو آئین در آورد در کاره ن بینوائی
ز تجنیس خط - این تجنیس را تجنیس مضارع و تجنیس مشاکله و مشابهه
و تجنیس مصحف نیز میگویند و آن چنانستکه در لفظ در کتابت متشابه و

(۱) این تجنیس را مکرر و مردد نیز گویند .

در لفظ مختلف باشد چون :

همان خوشتر که نوشی اندرین مدت می صافی

همان بهتر که پوشی اندرین موسم خزا دکن

۱۴ تدارك - آنستکه يك معنى از معانى را شاعر بنقى مطلق یا اثبات

صریح مخصوص گرداند آنگاه آنرا بوجهی تدارك کند و شرطی در میان

آرد که آن صفت بدان شرط تغییر تواند کرد چون :

(کجا توانم مالید که بختین عدو بلی اگر تو دهی مر مرا بحق یاری)

۱۵ تأکید المدح بما يشبه الذم - از جمله محسنات معنویه تأکید مدح

است بنحویکه شبیه بذم باشد و در غیر مدح و ذم می آید. مثال از شعر

پارسی :

همی بعض تو نازند دوستان لیکن به بی نظیری تو دشمنان کنند اقرار

۱۶ ترجیع - آنستکه قصیده را بر چند قطعه تقسیم کنند همه در وزن

متفق و در قوافی مختلف و شعراء هر قطعه را از آن خانه ای خوانند آنگاه

فاصله میان دو خانه بیتی مفرد آرند و آن بیت را ترجیع بند گویند. ترجیع

بند زیر يك خانه از قصیده ترجیع فرخی سیستانی است :

ز باغ ای باغبان ما را همی بوی بهار آید

کلید باغ ما را ده که فردا مان بکار آید

کلید باغ را فردا هزاران خواستار آید

تولختی صبر کن چندانکه قمری بر چنار آید

چو اندر باغ تو بلبل بدیدار بهار آید

ترا مهمان ناخوانده بروزی صد هزار آید

کنون گر گلبنی را پنج شش گل در شمار آید
 چنان دانی که هر کس راهمی زوبوی یار آید
 بهار امسال پنداری همی خوشتر ز بار آید
 ازین خوشتر شود فردا که خسرو از شکار آید
 بدین شایستگی جشنی بدین بایستگی روزی
 ملک را در جهان هر روز جشنی باد و نوروزی
 الخ

۱۷ ترصیع - در لغت جواهر نشانیدن اشت و در صناعت سخن کلمات را
 مسجع گردانیدن و الفاظ را در وزن و حروف آخر متساوی داشتن. چنانکه
 رشید الدین و طواط گفته است:

ای منور بتو نجوم جمال وی مقرر بتو رسوم کمال
 بوستانی است صدر تو زنعیم آسمانی است قدر تو ز جلال (الخ)



منطقی گوید:

بر سخاوت او نیل را بخیل شمار بر شجاعت او پیل را ذلیل انگار



و اگر در حروف خواتیم متفق نباشد آنرا **ماوازنه** گویند چنانکه مسعود
 سعد گفته است:

شاهی که رخس اوراد دولت بود ذلیل شاهی که تیغ اورا نصرت بود فسان (۱)
 اند پی کمانش زه بگسلد یقین و ندر پی یقینش ره گم کند گمان

۱۸ **تسمیط** - آنستکه بنای ابیات قصیده بر پنج مصراع متفق القوافی
 نهند و مصراع ششم را قافیه ای مخالف قوافی اول آرند چنانکه منوچهری
 گفته است:

۱ - (بفتح) نوعی از سنک که بدان کارد و شمشیر تیز کنند . . . (غیاث)

خیزید و خز آید که هنگام خزانست
 باد خنك از جانب خوارزم وزانست
 آن بر ك رزان بین که بر آن شاخ رزانست
 گوئی که یکی پیرهن رنگ رزانست
 دهقان بتعجب سرانگشت گزانست
 کاندر چمن و باغ نه گل ماندونه گلنار
 (الخ)



تسمیط در رشته کشیدن مهره هاست و این شعر را از بهر آن مسمط خوانند
 که چند بیت را در سلك يك قافیه کشیده اند.
۱۹ تسهیم - آنست که شاعر طوری کلام را منظوم سازد که بعضی از
 آن بر بعضی دیگر دلالت کند و چون صاحب طبعی يك مصراع از آن
 بشنود بداند که ما بعد آن چیست. در این صنعت عمادی گفته است:
 در غم یار، یار بایستی یا غم را کنار بایستی
 اندرین بوستان که عیش منست گل طمع نیست خار بایستی



این صنعت را از آن جهت تسهیم گفتند که شاعر دیگری را در دانستن بعضی
 از آنچه نظم خواهد کرد مساهم و مشارك خود میگرداند.



۲۰ تشبیه - تشبیه چیزی را بچیزی مانند کردن است و در این باره از
 آوردن يك معنى مشترك میان مشبه و مشبه به چاره نیست. بهترین تشبیهات
 آنست که مشبه و مشبه به را بتوان معکوس کرد یعنی جای یکدیگر قرار

داد چنانکه شب را بزللف و زلف را بشب. ناقص ترین تشبیهات تشبیهی است که وهمی باشد و آنرا در خارج مثالی تصور نتوان کرد ازرقی شاعر بدین صنعت رغبتی تمام داشته است. تشبیه بر چند نوع است:

۱ صریح ۲ کنایه ۳ مشروط ۴ معکوس ۵ مضمیر ۶ تسویت ۷ تفضیل



الف - تشبیه صریح یا مطلق - آنستکه بعضی از کلمات تشبیه در آن بکار رفته باشد ازرقی گفته است:

پیچیدن افعی بکمندت ماند	آتش بسنان دیوبندت ماند
اندیشه برفتن سمندت ماند	خورشید بهمت بلندت ماند

ب تشبیه کنایه - آنستکه ازادات تشبیه خالی باشد. چنانکه عنصری گوید:

گاه بر ماه دوهفته گردمشك آری پدید
 گاه مر خورشید را درغالیه پنهان کنی
 گه زره پوشی و گه چو گان زنی بر ارغوان
 خویشتن را گه زره سازی و گه چو گان کنی
ج تشبیه مشروط - آنستکه حرف شرط در آن بکار برند. انوری گوید:

گر دل ودست بحروکان باشد دل ودست خدایگان باشد



عمق بخارالی گفته است:

اگر موری سخن گوید و گرمویی روان دارد
 من آن مور سخن گویم من آن مویم که جان دارد
د تشبیه معکوس - در تشبیه معکوس دو چیز را بهم تشبیه میکنند

وسپس مشبه به را بوجهی به مشبه تشبیه نمایند. رشیدالدین و طواط گفته است:

پشت زمین چو روی فلک گشته از سلاح
روی فلک چو پشت زمین گشته از غبار
از سم مر کبان شده مانند غار کوه
وز شخص کشتگان شده مانند کوه غار

ه تشبیه مضمر - در تشبیه مضمر شاعر چیزی را بچیزی تشبیه میکند اما بظاهر چنان مینماید که مقصود من چیزی دیگر است نه این تشبیه و در ضمیر او خود این تشبیه بود معنی گوید:

گر نور مه و روشنی شمع ترا است پس کاهش و سوزش من از بهر چرا است
که غرض شاعر تشبیه روی معشوق بماء و شمع است.

و تشبیه تسویت - آنستکه چیزی را با چیزی دیگر در بعضی اوصاف برابر و مساوی کنند رشیدالدین و طواط گوید:

درست در دهانت و تیمار تو نهاد در دیده من آنچه که اندر دهان تست
ز تشبیه تفضیل - در این صنعت شاعر پس از تشبیه چیزی بچیزی دیگر مشبه را بر مشبه به ترجیح و تفضیل میدهد معنی گوید:

طاهر ثقة الملك سپهرست و جهانست نه راست نگفتم که نه اینست و نه آنست
نی نی نه سپهرست که خورشید سپهرست نی نی نه جهانست که اقبال جهانست
۲۱ تقریب - آنستکه شاعر وصفی بصیغه نفی شروع کند و ادوات نفی

در تشبیه تفضیل بکاربرد مانند:

سبز دریا که بر آشوبد و بر خیزد موج که ز بیم غرقش خلق بونداند روا
نه عطا بخش ترا از خواجه که خشنود بود آن و زیر ملک مشرق تاج الامرا

و این صنعت در شعر پارسی رونقی ندارد.

۲۲ تفریق - از جمله محسنات معنوی کلام است و آن تفریق بین دو

امر می باشد در مدح یا ذم. رشیدالدین و طواط گوید:

من نکویم بابرمانندی که نکوناید از خرده بندی
اوهمی بخشد و همی گرید توهمی بخشی و همی خندی



۲۳ تفویف - آنستکه بنای شعر بر وزنی خوش و لفظی شیرین و عبارتی متین و قوافی درست و ترکیبی سهل و معانی لطیف نهند بنحوی که از استعارات بعید و مجازات شاذ و تشبیهات کاذب و تعجیسات متکرر خالی بوده هر بیت بخودی خود در لفظ و معنی کامل باشد چنانکه انوری گفته است:

ای در زمان عدل تو معمور بحر و بر

وی در مسیر کلك تو اسرار نفع و ضر

ای روزگار عادل و ایام فتنه سوز

وی آسمان ثابت و خورشید سایه ور

۲۴ تقابل - آوردن اسماء متلازم در مقابل یکدیگر است. مانند:

(صلح و جنگ تو شادی و آمد و غم خصم و خشم تو تیهو آمد و باز)

۲۵ تقسیم - آنستکه شاعر یک معنی بگوید و سپس تفصیل آن را بیان

کند. مانند:

رخان و عارض و زلفین آن بت دلبر یکی گل است و دوم سوسن و سوم عنبر

۲۶ تکریر - صنعتی است که در آن الفاظ تکرار میشود:

(زهی مخالفت امر تو خطای خطا زهی موافقت رای تو صواب صواب)

۲۷ تکمیل - آنستکه شاعر یک معنی بگوید و در پی آن معنی دیگری

آورد بطوریکه معنی اول را تمام تر گرداند بلفرج گفته است:

شد ممکن در جهان هر کو بساطش بوسه داد

وان دهد بوسه بساطش کز در تمکین بود

معنی بزرگی ممدوح در مصراع اول تمام است و شاعر در مصراع دوم آن بزرگی را تکمیل کرده و میگوید کسانی بحضرت او توانند رسید که استحقاق تمکین و احترام دارند و این سعادت نصیب همه کس نمیگردد.

۲۸ تلمیح - آنستکه الفاظ اندک بر معانی بسیار دلالت کند. این صنعت نزد بلغاء پسندیده تر از اطناب است. معنی بلاغت آنستکه آنچه در ضمیر باشد بلفظی اندک بی آنکه بتمام معنی آن خللی راه یابد بیان کنند و در آنچه به بسط سخن احتیاج افتد از قدر حاجت در نگذرند و بعد ملال نرسانند و اهل نقد گفته اند بلاغت لفظ نیکوست با صحت معنی و فصاحت پاکیزگی سخن است از دشواری. بلاغت در سه نوع سخن پیدا شود (ایجاز* - بسط* - مساوات)

مساوات - آنستکه لفظ و معنی برابر باشد شاعر گوید:

سؤال رفتی پیش عطا همیشه کنون

همی عطای تو آید پذیره (۱) پیش سؤال

۲۹ تمثیل - از جمله استعارات است جز آنکه استعاره ایست بطریق

مثال یعنی چون شاعر بخواهد که بیک معنی اشاره کند لفظی چند که دلالت بر معنی دیگر کند میآورد و آنرا برای معنی مقصود مثال قرار میدهد و این صنعت از استعارات مجرد زیبا تر است. ازرقی گوید:

زمرده و گیاه سبز هر دو هم رنگند ولیک زین بنگین دان کشند و زان بجوال

* تعریف این دو صنعت در صفحات گذشته آمده است.

۱ - بالکسر: بمعنی استقبال کردن و پیش کسی رفتن... (غیات)

۳۰ تنسیق صفات - آنستکه شاعر چند صفت مختلف را در پی یکدیگر آورده و صفاتی بطور متوالی در عقب موصوف آورد چنانکه سعدی گوید:
دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر

که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود
۳۱ توسیم - آنستکه بنای قافیه بر حرفی نهند که نام ممدوح یا آنچه مقصود شاعر است در آن بیاید. مانند:

گر نکردم وداع معذورم نیست بر مکیان طواف وداع
در شعر بالا شاعر خواسته است عذر تخلف وداع مخدوم بخواهد بدین
مناسبت بنای قافیه بر حرف (عین) نهاده تا مقصود خود را بیان کند. این صنعت
را از آن جهت توسیم گفتند که شاعر اثری از مقصود خویش در قافیه نشان
داده است زیرا وسم در لغت بمعنی داغ و نشان کردن است.

۳۲ نوشیح - نوشیح آنستکه بنای شعر بر چند بخش مختلف الوزن
نهند که جمله آن يك قصیده باشد و چون هر بخش را جدا گانه خوانیم
قصیده دیگر بروزی دیگر حاصل شود.
رشیدی گفته است:

(ای کف راد تو در جود به از ابر بهار
خلق را با کف تو ابر بهاری بچه کار)
(عالمی رادل از افشاندن باران کفت

خوش و خرم شد و آراسته چون باغ بهار)
(بیش از اندازه این طایفه بر بنده نهاد

جود تو بار گران زان دو کف گوهر بار)
(دیگر انند چومن بنده و من بنده زشکر
عاجز م چون دگران وز خجلی گشته فگار)

(عجز یکسونه وانگار که کردستم جرم)

سوی عفو نگران مانده و دل پر تیمار)

(تو خداوندی احسان کن و این جرم بفضل)

زین رهی در گذران ز آنکه توئی جرم گذار)



تمام قصیده از بحر رمل است و قسمتهائی که با حروف سیاه مشخص گشته

چون جدا گانه خوانده شود بصورت زیر در می آید:

(بر بنده نهاد جود تو بار کران

من بنده زشکر عاجزم چون دگران)

(کردستم جرم سوی عفو نگران

این جرم بفضل زین رهی در گذران)



بعضی اوقات شاعر در هر مصراع حرفی یا کلمه ای می آورد که چون آن

حرف یا کلمات با هم جمع شود اسمی یا شعری یا دعائی گردد چنانکه

رشیدالدین وطواط يك رباعی گفته و در آن نام (محمد) را که از چهار حرف

تشکیل میشود در چهار مصراع جمع کرده است:

معشوقه دلم بتیراندوه بخست حیران شدم و کسی نمیگیرد دست

مسکین تن من زپای محنت شد پست

دست غم دوست پشت صبرم بشکست

این توشیح اگر بشکل درختی ساخته شود مشجر و اگر بشکل حیوانی

مجسم و اگر بصورت مرغی در آید مطیر خوانند. آنها که بشکل دایره

یا اشکال هندسی دیگر در آید مدور و معقد گفته میشود.

شعر زیر را که مضلع مربع است هم بصورت افقی و هم بصورت عمودی
میتوان خواند:

از فرقت	آن دلبر	من دایم	بیمارم
آن دلبر	کز عشقش	بادردم	وبیدارم
من دایم	بادردم	بی مونس	وبی یارم
بیمارم	وبیدارم	وبی یارم	وغمخوارم

۳۳ جمع - در این صنعت گوینده امور متعدده را در حکم با هم جمع
مینماید. چنانکه سعدی گوید:

همه آرام گرفتند و شب از نیمه گذشت

آنکه در خواب نشد چشم من و پروین است



۳۴ جمع و تفریق - این صنعت چنانست که شاعر دو چیز را جمعاً بیک
چیز تشبیه کند و سپس بین آن دو مفارقت اندازد و بدو صفت متغایر چنانکه
بهرامی سرخسی گفته است:

(ما هر دو بتا کل دو رنگیم بنگر بچه خواهمت صفت کرد)

(یک نیمه آن توئی بسرخی وین نیم دگر منم چنین زرد)

۳۵ جمع و تقسیم - آنستکه شاعر در قسمتی از شعر خود چیزهائی
بیکمعنی جمع کند و سپس برای هر يك صفتی برشمارد. عنصری گوید:
دوچیز را حرکاتش همی دوچیز دهد

علوم را درجات و نجوم را احکام



۳۶ حسن سؤال - این صنعت چنانستکه از کسی چیزی خواهند بوجهی
لطیف از روی احترام و تعظیم. اهلی شیرازی گوید:
(اهلی که فشاند بر تو درپر شاید که کنی دهانش پر در)



بوشکور بلخی گفته است:

ادب مگیر و فصاحت مگیر و شعر مگیر

نه من غریبم و شاه جهان غریب نواز؟

۳۷ حسن مطلع - حسن مطلع یا حسن ابتداء که آنرا براءت مطلع
هم گویند آنستکه در ابتدای کلام کلماتی نشاط انگیز و مطبوع آورند و در
نظم سخنانی که بقال نیک باشد. در مرثیه یاهجو نیز آنچه بنسبت با آنحال
زیباتر و پسندیده تر است در آغاز بیت میآید. انوری گفته است:

(صبا بسبزه بیار است روی دنیا را / نمونه گشت زمین مرغزار عقبی را)



۳۸ حسن مقطع - یا حسن ختام آنستکه شعر آخر را نیکو و بدیع
گویند بنحوی که برای شنونده مطبوع و لذت بخش واقع گردد. سعدی
فرماید:

هزار سال نگویم بقای عمر تو باد / که این مبالغه دانم ز عقل نشماری
همین سعادت و توفیق بر مریدت باد / که حق گذاری و ناحق بسی نیازاری

ذو بحرین - یاسلون گفتن شعر است بطوری که این بیت یا شعر بدو بحر یا بیشتر خوانده شود مانند:

(ای مه شکر لب شیرین دهن ای بت سنگین دل سیمین بدن)

که بدو بحر رمل و سریع خوانده میشود.

ذوقافیتین - آنستکه شاعر قطعه یا قصیده‌ای گوید که آنرا ذوقافیه

پهلوی یکدیگر باشد. رشید الدین وطواط در این صنعت گفته است:

ای از مکارم تو شده در جهان خبر افکنده از سیاست تو آسمان سپر
صاحبقران ملک‌ی و بر تخت خسروی هر گز نبوده مثل تو صاحبقران دگر
بارای پیرو بخت جوانی و کرده اند اندر پناه جاه تو پیر و جوان مگر
کیتی زبان گشاده بمدح تو و فلک بسته ز بهر خدمت تو بر میان کمر
بامو کب سیادت تو هم کنف شرف بامو کب سعادت تو هم عنان ظفر



۴۱ رجوع - آنستکه شاعر پس از بیان مطلبی کلام خود را ادامه داده

بگفته سابق رجوع و آنرا نقض و ابطال کند. چنانکه سعدی گوید:

شمع را باید ازین خانه برون بردن و کشتن

تا بهمسایه نگوید که تو در خانه مائی

کشتن شمع چه حاجت بوده از بیم رقیبان

پر تو روی تو گوید که تو در خانه مائی



۴۲ رد العجز الی الصدر (*) - عجز در اصطلاح علمای فن بدیع آخر بیت

را گویند این صنعت مطابق و مصدر نیز گفته میشود و آن چنانستکه

* در کتاب المعجم بدین صورت و در حدائق السحر و سایر مآخذ کتاب حاضر بصورت (ردو العجز علی الصدر) ضبط شده است.

نویسنده یا شاعر باول سخن منشور یا باول بیت لفظی گوید و همان را در آخر سخن دوباره بیاورد اغلب علمای علم بدیع بین رد العجز الی الصدر و رد الصدر الی العجز تفاوتی قائل نشده و ایندورا تحت عنوان رد العجز علی الصدر با انواع مختلف تقسیم کرده اند. لکن صاحب المعجم این صنایع را از هم جدا دانسته و برای هر یک مثالی میآورد: مثال رد الصدر الی العجز:

بیمین تو چرخ داده یسار بیسار تو ملک خورده یمین



شمس قیس رازی گوید اگر آنچه در آخر بیت آمده در اول بیت دیگر بیاورند آنرا رد العجز الی الصدر خوانند مانند:

فوام دولت و دین روزگار فضل و هنر
ز فضل وافر تو یافت زیب و فرو نظام
نظام ملت و ملکی عجب تباشد اگر
برونق است در این روزگار کلک و حسام (الخ)
که کلمه نظام در آخر بیت اول و اول بیت دوم ذکر شده است.



چند مثال در این صنعت :

سخن را سراسر است ای خداوند و بن میاور سخن در میان سخن



بنده دستم که بروز فراق از همه تن یار دلم بود دست



آنها که بود بدست جانی بیرون نبرد ز دست تو جان



نه دردشت سبزه نه درباغ شخ ملخ بوستان خوردو مردم ملخ

✱

زین بیش پایه سخنم نیست چون کنم
بستم براسب خامشی از اضطراب زین

✱

از دل هزار ناله بر آرم بوقت صبح
برشاخ گل چو کوش کنم ناله هزار

✱

نظر گر کند دیده من بغیرت بریزم روان خون او را بغیرت

✱

بهر شاخی ز گل در مرغزاری نگاری چون کف دست نگاری

✱

بیازردی مرا بی هیچ حجت زمن هرگز تورا نابود آزار

✱

تا جهان بوده است کس برباد نفشانده است مشک
زلف یارم هر شبی برباد مشک افشان شده است

✱

در عاشقی و در حسن ای کام ولبت شیرین
من رنجه چو فرهادم تو خوبتر از شیرین

✱

هر که آب و تاب و رخسار عرفناک تودید
چشمه خورشید را هرگز نهی آرد بچشم



نارد از خدمت تو بیرون سر گر چه بشکافیش به تیغ چو ناز



رخساره تابنده چو از پرده نمود یکباره ببرد از دل من طاقت و تاب



ناهید ز چنگ افکند چنگ مضراب چو آورد بچنگال



شده خاک و خاکستر آب حیات نباتش بر آورده شور از نبات

۴۳ سؤال و جواب - این صنعت که مراجعه نیز گفته میشود

آنست که شاعر در یک یا چند بیت سؤال و جواب بیاورد مانند :

گفتم مرا سه بوسه ده ای حور دلستان

گفتا ز حور بوسه نیابی درین جهان

(فرخی)



گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید

گفتم که ماه من شو ، گفتا اگر بر آید

(حافظ)

۴۴ سیاقه الاعداد - سیاقه الاعداد یا تعدید آنستکه متکلم اسماء

مفرد را بر یک سیاق وارد سازد و اگر این صنعت با تجنیس یا مطابقه همراه

باشد بسیار زیبا و پسندیده است .

حافظ گوید :

سال و فال و مال و حال و اصل و نسل و تخت و بخت

بادت اندر هر دو گیتی برقرار و بردوام



فرخی گوید :

جائی زند او خیمه که آنجا نرسد دیو

جائی برد او لشکر کانجا نخزد مار

اسب و گهر و تیغ بدو گیرد قیمت

تخت و سپه و تاج بدو یابد مقدار

۴۵ لطف تخلص - این صنعت چنان بود که شاعر از غزل یا از

معنی دیگر که شعر را بدان تشبیه کرده باشد بمدح ممدوح آید بوجهی خوبتر و در آن سلاست لفظ و نفاست معنی را نگاه دارد .

عنصری گوید :

گر کلستان بیادخزان زرد شد روا است

باید که سرخ ماند روی خدایگان



۴۶ لف و نشر - در این صنعت شاعر امور متعدد را اول بر سبیل

اجمال یا تفصیل در شعر خود میآورد و سپس برای هر کدام حکمی بیان میکند بدون تعیین از جهت اعتماد بفهم شنونده .

لف و نشر بدو نوع مرتب و مشوش تقسیم میشود .

صاحب نصاب الصبیان دوبیت زیر را در تعریف لف و نشر مرتب در

آن کتاب آورده است :

لف و نشر مرتب آنرا دان که دو لفظ آورند و دوم معنی

لفظ اول بمعنی اول لفظ ثانی بمعنی ثانوی

لف و نشر مشوش آنست که لفظ اول بمعنی ثانی و لفظ دوم بمعنی

اول باشد .

مثال لف و نشر مرتب :

بروز نبرد آن یل ارجمند بتیغ و بخنجر، بگرزو کمند
برید و درید و شکست و بیست یلانرا سرو سینه و پا و دست

لف و نشر مشوش :

افروختن و سوختن و جامه دریدن

پروانه زمن، شمع زمن کل زمن آموخت

۴۷ مراعات النظیر - مراعات النظیر یا متناسب صنعتی است که در آن شاعر چیزهای متناسب را که از جنس یکدیگر باشند در شعر جمع کند مانند ماه و آفتاب یا تیرو کمان و غیره .
سعدی فرماید :

هندوی چشم مبیناد رخ خوب تو باز

گر بچین سر زلفت بخطای می نگرم



مزرع سبز فلك دیدم و داس مه نو

یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

(حافظ)

۴۸ مشاکله - آنستکه شاعر بمناسبت مطلبی که قبلاً اظهار داشته تر کبیبی بدیع بوجود آورد که معمولاً بدانصورت استعمال نشود مانند: ستاره میشکنند آفتاب میسازند مغان که دانه انگور آب میسازند که گوینده بجای آب میگیرند آب میسازند گفته بجهد آنکه کلام در ساختن بوده است.

۴۹ مطابقه - در اصل لغت مقابله چیزی است بمثل آن و در صنعت

سخن مقابله اشیاء متضاد است چنانکه مسعود سعد سلمان گفته است:

ای سردو گرم دهر کشیده شیرین وتلخ چرخ چشیده



بلفرج گوید:

من عهد تو سخت سست میدانستم

بشکستن آن درست میدانستم

این دشمنی ای دون که تو کردی بامن

آخر کردی نخست میدانستم

۵۰. هجوفی معرض المده - که آنرا تا کیدالذم بمایشبه المده نیز

میگویند آنستکه متکلم قصد هجا داشته باشد بالفاظی که ظاهر آنها

مدح نماید و در باطن قدح باشد مانند ابیات زیر که در قدح حاکم اصفهان

سروده شده است:

ای طایر عیسی آفرینش چون طایر عیسوی به بینش

بیند چو مفلسان بخوابت تعبیر رود بزر نابت

دیدار تو را بخواب دیدن باشد بوصول ز رسیدن

هرچند مصحف غلافی چون تیغ برهنه در مصافی (الخ)

(صبای کاشانی)

«فصل دوم - اجناس شعر»

در این فصل بعضی از اجناس شعر را که مصطلح و متداول عامه شعراء

است ذکر می نمائیم:

نسیب - نسیب غزلی باشد که شاعر بطور مرسوم مقدمه مقصود

خویش سازد تا بسبب میلی که بیشتر مردم بشنیدن احوال عاشق و

معشوق دارند طبع ممدوح بشنیدن آن رغبت نماید و موقع آن بنزدیک

اومستحسن ترافتند چنانکه انوری گفته است:

(برمن آمد خورشید نیکوان شبگیر

بقدر چوسرو بلند و برخ چو بدر منیر)

(هزار جان لب لعلش نهاده بر آتش

هزار دل سر زلفش کشیده در زنجیر

تشبیب - تشبیب غزلی باشد که صورت واقعه و حسب حال شاعر بود
بعضی از شعرای مفلح (۱) گفته اند تشبیب غزلی باشد که در اول قصائد بر
مقصود شعر مقدم شود و در آن از شرح محنت ایام و شکایت فراق و وصف
دمن و اطلال و نعت ریاح و ازهار صحبتی بمیان آید رضی نیشابوری گفته
است:

شراب حاضر و دلبر ندیم و من مخمور

چرا نشسته ام از عشرت و طرب مهجور

شراب لعل مروق (۲) بده پری رویا

که دیو رنج به لاحول باده گردد دور



هر قصیده که از حلیه نسیب خالی باشد آنرا محدود خوانند و مقتضب

نیز گویند یعنی باز بریده از نسیب چنانکه انوری گوید:

گردل و دست بحر و کان باشد دل و دست خدا یگان باشد

غزل - در اصل لغت حدیث زنان و صفت عشقبازی با ایشان و تهالک در

دوستی آنهاست. در شعر مقالات عاشقانه و اوصاف معشوق و تعریف می یا

(۱) بضم اول و کسر ثانی: زیر کوز بر دست.

(۲) بضم اول و فتح ثانی و واو مشدد و مفتوح: صاف شده.

شرح وصال یا فراق است که شاعر بیان میکند و گاه در حکمت و توحید
نیز استعمال میشود. حداقل ابیات غزل پنج و حداکثر سیزده یا چهارده
میباشد مانند:

(بجهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست)
(بغنیمت شمر ایدوست دم عیسی صبح
تادل مرده مگر زنده کنی کاین دم ازوست)
(نه فلک رانت مسلم نه ملک را حاصل
آنچه در سر سویدای بنی آدم ازوست)
(به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقیست
بارادت ببرم درد که درمان هم ازوست)
(زخم خونینم اگر به نشود به باشد
خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم ازوست)
(غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد
ساقیا باده بده شادی آن کاین غم ازوست)
(پادشاهی و کدائی بر ما یکسانست
که بر این درهمه را پشت عبادت خم ازوست)
(سعدیا کر بکند سیل فنا خانه دل
دل قوی دار که بنیاد بقا محکم ازوست)



رباعی - پیش از این در بخش دوم ذکر از رباعی و دو بیتی رفته است
اکنون اضافه میکنیم که غالباً وزن رباعی (لا حول ولا قوة الا بالله) بوده و

قافیه مصاریع اول و دوم و چهارم یکی است و در مصراع سوم رعایت قافیه ضرورتی ندارد. مانند:

ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست بی باده گلرنگ نمی شاید زیست
این سبزه که امروز تماشاگاه ماست تا سبزه خاک ما تماشاگاه کیست



مثنوی - یا مزدوج اشعاری را گویند که دو مصراع آن دارای يك قافیه باشد ولی قوافی اشعار بعد تغییر کنند مانند:

درختی که تلخست ویرا سرشت گرش بر نشانی بباغ بهشت
ورازجوی خلدش بهنگام آب به بیخ انگبین ریزی و شهید ناب
سر انجام گوهر بکار آورد همان میوه تلخ بار آورد



مصرع - بیتی است که عروض و ضرب آن در وزن و حروف قافیه متفق باشد چنانکه بلفرج گفته است:

ترتیب ملك وقاعده حلم و رسم داد عبدالحمید احمد عبدالصمد نهاد
که حرف قافیه هر دو مصراع (الف - دال) است و وزن هر دو فاعلان. در
قصائد فارسی تصریع مطلع ها لازم است و هر قصیده که مطلع آن مصرع
نباشد اگر چه دراز بود آنرا **قطعه** خوانند و اسم قصیده بر آن اطلاق
نکنند. همچنین در **رباعیات** تصریع بیت اول لازم است تا فرق باشد میان
آن و مقطعات دیگر. و در **مثنویات** چنانکه گفتیم چون بنای آن بر ابیات
مفرد است در جمله قضیه تصریع ضرورت دارد.

ممکن است که يك قصیده را چند مطلع کنند وقتی که شاعر از
صفتی بصفی دیگر وارد میشود. از جمله شعراء خاقانی بدین شیوه رغبت

نشان داده است چنانکه میگوید:

چون آم عاشق آمد صبح آتشین معنبر
سیماب آتشین زد در بادبان اخضر
و در همین قصیده گوید:

در آبگون ققص بین طاووس آتشین پر
کز پر گشادن او آفاق گشت زیور



و نیز ممکن است هنگام نقل از نسیب بمدح ممدوح مطلع رانو کند
چنانکه انوری گفته است:

مست شبانه بودم افتاده بی خبر
دی در اناغ خویش که دلبر بکوفت در
و بعد از تخلص لطیف گفته است:

(ای درضمان عدل تو معمور بحروبر
وی در مسیر کلک تو اسرار نفع و ضر)



همچنین میتواند شاعری قصیده خود را بمدح آغاز و بغزل ختم کند.
مقفی - آنستکه ضرب و عروض آن در حروف مختلف باشند چنانکه
رضی نیشابوری گفته است:

زهی سرفرازی که با پایگاهت میسر نشد چرخ راد ستیاری



تبصره :

اگر بنای قافیه بر جزوی اصلی باشد مانند **فعولن** در بحر متقارب،

مفاعیلن در بحر هزج **فاعلاتن** در بحر رمل و **مستفعلن** در بحر رجز
بهیچوجه در تصریع و غیر تصریع نمیتوان جزو اصلی را تغییر داد و اگر
بنای قافیه بر جزوی فرعی نهند مانند:

ایا پادشاه شریعت که هست زاوصاف تو قاصر افکار من
در تصریع باید عروض را نگاهداشت و در غیر تصریع میتوان (فعول) گذاشت
زیرا وزن عروض آن (فعولن فعولن-فعولن-فعول) و وزن ضرب آن
(فعولن - فعولن - فعولن - فعل) است. در اشعار پارسی بنای اتفاق و
اختلاف ضروب و اعاریض بر اجزای اصلی و فرعی است.



اگر مطلع شعری موهم باشد بتصریع و مقفی آید آنرا تجميع خوانند
و آن بیت را **مجمع** گویند. چنانکه شاعری گفته است:
(بسحر گاهان ناگاه بمن باد نسیم بوی دلدار من آورد هم از سوی شمال)
که قافیه نسیم موهم است بدانکه قافیه دیگر نعیم و مقیم و مانند آن
باشد در صورتیکه قافیه بعدی شمال است.

قصیده - اشعاری است که هر دو مصرع بیت اول با مصارع دوم ابیات
دیگر همه بر یک قافیه باشند و در آن مدح یا ذم کسی باشد یا نصیحت و
وعظ و در او ایل آن خواه تشبیب باشد یا نباشد ابتدا بمدح شده، باشد. حد
معینی برای قصیده نیست لکن اغلب ادباء حد اقل آنرا پانزده بیت دانسته اند.
بیت القصیده - آنستکه شاعر را نخست معنائی در خاطر آید و آنرا نظم
کند و بنای قصیده بر آن نهد و ممکن است در قصیده بهتر از آن بیت زیاد
باشد و عامه شعر **بیت القصیده** آنرا گویند که بهترین ابیات باشد لکن
قول اول درست تر است چنانکه شاعری گفته است:

ای چودریا سخی چوشیر شجاع چون قضا چیره وچو چرخ مطاع
تا آنجا که گوید:

گر نکردم وداع معذورم نیست بر مکیان طواف وداع
چون خواسته است عذر تخلف وداع از مخدوم بخواهد گفته است (نیست
بر مکیان...) بنای شعر بر عین نهاده و بنا بر این بیت القصیده همین بیت
آخر است



قصیده زیر را خاقانی هنگام مشاهده ویرانه های کاخ ساسانیان
سروده است:

(هان ایدل عبرت بین از دیده نظر کن هان
ایوان مدائن را آئینه عبرت دان)
(یکره زره دجله منزل بمدائن کن
وز دیده دوم دجله بر خاک مدائن دان)
(خود دجله چنان گرید صد دجله خون گوئی
کز گرمی خونابش آتش چکداز مژگان)
(بینی که لب دجله چون کف بدهان آرد
گوئی زتف آهش لب آبله زد چندان)
(از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان)
(بر دجله گری نونو وز دیده ز کوتش ده
گرچه لب دریا هست از دجله زکوة آسان)
(گر دجله در آمیزد باد لب وسوزدل
نیمی شود افسرده نیمی شود آتشدان)

(تا سلسلهٔ ایوان بگسست هدائن را
 در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان)
 (گه گه بزبان اشك آوازده ایوان را
 تا بو که بگوش دل پا سخ شنوی زایوان)
 (دندانۀ هر قصری پندی دهدت نونو
 پند سر دندانۀ بشنو زبن دندان)
 (گوید که تو از خاک کی ما خاک توایم اکنون
 گامی دوسه برمانه اشکی دوسه هم بفشان)
 (از نوحهٔ جغدالحق مائیم یدردسر
 ازدیده گلابی کن درد سرما بنشان)
 (آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی
 جغد است پی بلبل نوحه است پی الحان)
 (ما بار گه دادیم این رفت ستم بر ما
 بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان)
 (گوئی که نکون کرده است ایوان فلك و شرا
 حکم فلك گردان یا حکم فلك گردان)
 بردیدهٔ من خندی کاینجا زچه میگیرید
 خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
 این است همان ایوان کز نقش رخ مردم
 خاک در او بودی دیوار نگارستان
 این است همان در گه کاور از شهان بودی
 دیلم ملک بابل و هندو شه تر کستان

این است همان صفه کز هیبت او بودی
 بر شیر فلک حمله شیر تن شاد روان
 پندار همان عهد است از دیده فکرت بین
 در سلسله در که در کو کبه میبدان
 مستست زمین زیر اک خورده است بجای می
 در کاس سر هر مز خون دل نوش روان
 کسری و ترنج زر، پرویز و تره زرین
 بر باد شده یکسر با خاک شده یکسان
 پرویز بهر خوانی زرین تره گستردی
 کردی ز بساط زر زرین تره را بستان
 پرویز چنین کم شد زان کم شده کمتر گو
 زرین تره کو بر خوان رو کم تر کوا بر خوان
 خاقانی از این در که دریوزه عبرت کن
 تا از در تو زین پس دریوزه کند خاقان



ترکیب بند - همان است که در فصل اول این بخش گذشت. اکنون اضافه
 میکنیم که فرق بین ترجیع و ترکیب آنست که در ترجیع بند بیت حد
 فاصل خانه ها بدون تغییر تکرار میگردد و در ترکیب این بیت تغییر
 میکند.

مستزاد - کلام موزونی است که پس از هر مصرعی یک پاره از مصرعی
 زیاد کنند که با خود مصرع ارتباط داشته باشد ولی در معنی آن مصرع
 محتاج بآن پاره نباشد مانند:

در خواب جمال یار را میدیدم (در عین صفا)
 وز کلشن وصل او گلی می چیدم (بی خار جفا)
 ناگاه خروس سحری بیدارم کرد (گویاز حسد)
 ای کاش که بیدار نمیگردیدم (تاروز جزا)



اغز - لغز که بفارسی چیستان گفته میشود صنعتی است که در آن صفت چیزی را گفته و بطور صریح آنرا ذکر نکنند. وجه تسمیه این صنعت به چیستان آنست که اکثر بالفظ (چیست آن) شروع میشود. شاعری در مورد پیاز گفته است:

(چیست آن طرفه خر که بی در اندران خیمه خیمه دیگر)
 (مفلسان را مصاحب و درخواست منعمان را رفیق راه سفر)
 (گاه بینی زمردی علمی از گریبان او برآرد سر)
 (این لغز را هر آنکه بگشاید چشمه آب آیدش بنظر)



منوچهری دامغانی لغز زیر را برای شمع ساخته :

ای نهاده بر میان فرق جان خویشتن

جسم ما زنده بجان و جان تو زنده بتن

چون بمیری آتش اندر تو فتد زنده شوی

چون شوی بیمار بهتر کردی از گردن زدن

پیرهن در زیر تن داری و دارد هر کسی

پیرهن بر تن تو تن داری همی بر پیرهن



درمقراض (قیچی) گفته شده:

چیست کاندردهان بی دندانش هرچه افتاد ریز ریز کند
چون زدی دردو چشم او انگشت در زمان هر دو گوش تیز کند

*

شاعری درباره کوزه گفته است:

لعبتی چیست نفز و خاك مزاج كه بآبست در جهان خرسند
دست بر سر نهاده پنداری بسر خویش میخورد سو کند

☆

معما - آنستكه اسمی یا يك معنی را بنوعی از غوامض حساب یا قلب و تصحیف بهوشانند تا جز باندیشه تمام و فکر بسیار بآن نتوان رسید
شاعری در اسم (بوسعید گفته است):

(آنچه از لب دلبران ستانی بستم با روز نخست ماه شوال بهم)
(جمع آوری آن حروف را هر دو بهم این نام بت منست آن شهره صنم)
که مضمون معنی مصراع اول از بیت نخست (بوس) و مضمون معنی مصراع دوم
(عید) است و روی هم رفته (بوسعید) میشود.

☆

معمای زیر را بلفرج در اسم (عبدالرحمن) ساخته:

(سورتی کاندردان يك آیت را کرده باید همی بسی تکرار)
(آخر نام تست اول آن ای نکوسیرت نکو کردار)
(آخر نام تو ترا بد هاد اول نام تو چومین بسیار)

☆

متکلف و مطبوع - عامه مردم تصور میکنند که شعر متکلف آن باشد
که بروزی مشکل و از احیف گران گفته باشد یا کلمات آن بزور برهم

بسته باشد و معانی آن بدشواری فراهم آورده و این گمانی خطا است زیرا تمام مصنوعات شعری که در فصول گذشته آوردیم و آنرا از مستحسنان شعر دیدیم از نوع متکلفات اشعار است که جز با معان نظر و دقت کافی مثل آن حاصل نشود. نطنزی گفته است:

تاز حل راهست چون هر مزد و چون بهرام و تیر
 مهر و ناهید و قمر را جمله بر گردون بیوت
 تا حمل تا ثور و جوزا باشد و خرچنگ و شیر
 خوشه و میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و حوت
 تا بهفت افلاک بر آن هفت را باشد مسیر
 تا بود بر ضد ایشان این دو و ده را ثبوت
 عمر بادت ثابت و نامت بنیکوئی روان
 وین همه پیشت کننده همچو من بنده قنوت
مقلوبات نیز از همین نوع است مانند:

(یا خسرو نو نورسختای یاری ده ما مهدی رای)
 که هر مصراع از این بیت را اگر از آخر بخوانیم با غیر مقلوب آن
 تفاوتی ندارد انواع مقلوبات بسیار است در اینجا چهار نوع معروف آنرا
 یاد آور میشویم:

۱ - مقلوب بعض - آنستکه بین کلمات تأخیر و تقدیمی در بعضی از
 حروف باشد مانند (رقیب و قریب، شاعر - شاعر، رشک - شکر) مثال
 منظوم:

(از آن جادوانه دو چشم سیاه دلم جاودانه عدیل عناست)
 ۲ - مقلوب کل - در این صنعت تقدیم و تأخیر در همه حروف کلمه آید

عنصری گوید:

بجنگ اندرش ساخته خواسته بجنگ اندرش لشکر آراسته

۳ - مقلوب مجنح * - همان مقلوب کل است با این تفاوت که شاعر کلمات مقلوب را در اول و آخر بیت یا اول و آخر مصراع می‌آورد مانند:

(زان دو جادو زر کس مخمور با کشی و ناز)

زار و گریان و غریوانم همه روز دراز)
۴ - مقلوب مستوی - آنستکه در شعر یک مصراع یا یک بیت تمام چنان باشد که هم از اول و هم از آخر هر دو خوانده شود و یک معنی از آن استنباط گردد مانند:

(شکر بترازی وزارت بر کش شوهره بلبل (۱) بلب هر مهوش)
که هر کدام از دو مصراع این بیت را بعکس هم میتوان خواند.

*

تصحیف - بیت مصحف آنستکه در آن الفاظی استعمال شود که بتغییر نقاط و حرکات معانی دیگر از آن مفهوم گردد. شاعری گوید:

(تاج دولت ای جهان بی نظیر از تو عاقلتر نباشد هیچ پیر)

*

از متکلفات اشعار یکی آنستکه کلمات عربی که در محاورات فارسی زبانها غریب باشد یا کلمات فهلوی که در لغت دری مهجور الاستعمال در آن بکار رود چنانکه منوچهری گوید:

(غرا بامزن بیشتر زین نعینا که مهجور کردی مرا از عشیقا)
(نمیق تو بسیار وما را عشیقی نباید بیک دوست چندین نعینا)

(الخ)

* این صنعت را معطف نیز خوانند.
(۱) لوله کوزه.

استعمال فہلوی غریب مانند:

(دارد هر کس بتا باندازه خویش درخانه خود بنده آزاد و خدیش)
که خدیش بمعنی کد بانوی خانه است و در لغت دری غریب و مہجور.

*

(فصل سوم - سرقات شعری)

نباید تصور کرد کہ شعر موضع اضطرار است و متقدمان برای ضرورت شعر خطاها مرتکب شدہ اند. اقتداء بنیکو گویان سزاوار است نہ بید گویان شاعر باید کہ از آوردن معانی دیگران بتغییر اوزان و اختلاف الفاظ احتراز کند زیرا سخن دیگران بر خویشستن بستن دلالت بر فضل نکند.

سرقات شعری چهار نوع است: انتحال - سلخ - المام - نقل.

انتحال - انتحال استعمال شعر دیگران بدون تغیری یا تصرف مختصر

است در شعر خود. معزی گفته است:

(مردم بشهر خویش ندارد بسی خطر

گوهر بکان خویش نیارد بسی بها)

انوری ازوی برده و گفته است:

(بشهر خویش درون بی خطر بود مردم

بکان خویش درون بی بها بود گوهر)

سلخ - آنستکہ معنی و لفظ را شاعری بگیرد و ترکیب الفاظ آنرا

تغییر دهد و بنحوی زیبا تر و بہتر ادا کند. رودکی گفته است:

(هر کہ نامخت از گذشت روز گار

نیز ناموزد ز هیچ آموز گار)

بوشکور اینمعنی را بصورت زیر ادا کردہ:

(مگر پیش بنشاندت روز گار کہ بہ زو نیابی تو آموز گار)

المام - الامام آنستکه شاعر یکمعنی را از دیگری بگیرد و بوجهی دیگر بیان کند ازرقی گفته است:

(صدف ز بیم یلان در شود بکام نهنگ ز خون بر ننگ یوا قیت رنگ کرده لال) (۱)

انوری همین بیت را از او برده و بهتر ادا کرده است:

(قهر تو گر طلایه بدر یا کشد شود در درصمیم حلق صدف دانه انار)

نقل - بردن معنی شعر از بابی بیابانی دیگر است. مختاری گفته است:

(کجاشد آن زقبائی دریده دوخته چتر)

کنون ببايد چترش درید و دوخت قبا

رضی نیشابوری این بیت را باب مدح برده و میگوید:

بعزم خدمت در گاه تو بهر طرفی بسا ملوک که از تاج می نهند کمر

*

رودکی گفته است:

اگر گل آرد بار آن رخا و نشکفت هر آینه چو همه می خورد گل آرد بار

دقیقی این بیت را بهمان وزن و قافیه نقلی نیکو کرده است:

اگر سر آرد بار آن سنان و نشکفت هر آینه چو همه خون خورد سر آرد بار
شاعری گفته است:

در عشق تو هم واقعه مجنونم یعنی ز شمار عاقلان بیرونم

زین غصه که با من چو الف راست نه ای پیوسته چو و او در میان خونم

شاعر دیگری تقلید کرده و در مورد لفظ جان میگوید:

از خط تو دیده را گهر سای کنم وز لفظ تو نطق را شکر خای کنم

هر حرفی را ز نامه میمونت مانند الف میان جان جای کنم

پایان کتاب

* * *

(۱) لال بجای لالی استعمال شده و یاغ بضرورت شعری حذف گردیده است.

منابع

- | | |
|----|--|
| ۱ | المعجم فی معانی اشعار العجم: شمس الدین محمد بن قیس الرازی |
| ۲ | اشك معشوق: د کتر مهدی حمیدی |
| ۳ | بهشت سخن (جلد اول و دوم): « « « |
| ۴ | تاریخ ادبیات ایران (برای دبیرستانها): د کتر رضا زاده شفق |
| ۵ | تاریخ ادبیات در ایران: د کتر ذبیح الله صفا |
| ۶ | درر الادب: حسام العلماء آقاولی |
| ۷ | دره نجفی: نجفقلی میرزا (آقا سردار) |
| ۸ | دریای گوهر (جلد سوم): د کتر مهدی حمیدی |
| ۹ | دیوان حافظ: شمس الدین محمد حافظ شیرازی |
| ۱۰ | دیوان رشید الدین وطواط و حدائق السحر: سعید نفیسی |
| ۱۱ | دیوان عشقی و شرح حال شاعر: ع. سلیمی |
| ۱۲ | سبك شناسی: شادروان محمد تقی بهار (ملك الشعراء) |
| ۱۳ | شعر در ایران: « « « « |
| ۱۴ | عروض همایون: عبدالقهار بن اسحق ملقب و متخلص بشریف |
| ۱۵ | غزلیات شورانگیز شمس تبریزی: فریدون کار |
| ۱۶ | کلیات سعدی: بکوشش: مظاهر مصفا |
| ۱۷ | گنجینه گنجوی: «: وحید دستگردی |
| ۱۸ | مثنوی معنوی: جلال الدین محمد مولوی |
| ۱۹ | مجله دانشکده ادبیات: (انتشارات دانشگاه شیراز) |
| ۲۰ | نغمه های جدید و چند اثر منظوم و مثنوی دیگر: (انتشارات دانشگاه شیراز) |

غلطنامه

صفحہ	سطر	فادرست	درست
۱	۱۸	بہمن	بہمن
۳	۲	ولیہ	اولیہ
۳	۵	اجری	اجراء
۵	۱	کتاب	کتاب
۵	۱ پاورقی	پیرونی	بیرونی
۹	۱۴	تغئیر	تغییر
۱۱	۱۷	گوید	گویند
۱۶	۱۸	تغئیراتی	تغییراتی
۲۶	پاورقی	عروض	جمع عروض
۲۷	۱۱	ساقط.	نقطہ پس از ساقط زائد است
۲۹	پاورقی	۲	۱
۳۲	۲۳	کنندہ شد	کنندہ شدہ
۳۳	۱۶	اخیر و بحر	اخیر و
۴۲	آخر	واطواط	وطواط
۴۹	در پاورقی		۱۔ یک رکن مشکول
۵۰	۸	مبون	مخبون
۶۰	۱۷	تبصرہ	تبصرہ
۷۶	۶	مخبون	مخبون

محتویات

صفحه	سطر	نادرست	درست
۸۰	۹	رازا	راوذا
۸۳	۱۹	ارس	ا-رس
۱۰۱	۱۸	اند	اندر
۱۱۱	۱۶	بوده	بود
»	اول پاورقی	بدین صورت	بدین صورت
»	۴	زدو	رد-
۱۱۳	۲	پایه	پایه
۱۱۷	۱۷	عامه	عامه
»	۱۹	مقدمه	مقدمه
۱۲۰	۱۸	قضیه	قصه
۱۲۲	۱۲	مصارع	مصاریع
»	۱۶	شده	شده
۱۲۵	۱۷	تغییر	تغییر
۱۲۶	۸	در مورد	مورد